

ملک شاه نظرزادہ میرداؤد زاوردیان

# نخستین فرستادہ ناپلیون بایران

نوشتہ :

اسماعیل رائین

بها : ۳۵ ریال



پخش از انتشارات توس اول خیابان دانشگاه ، تهران

۱۳۳۴  
ثبت‌کتاب به ملی ۵۲۹۶۱۳

ملك شاه نظر زاده میرداود

زاوردیان



نخستین فرستاده ناپلیئون با ایران

نوشته :

اسماعیل رائین

- 
- این کتاب در یک‌هزار نسخه به‌زینسه‌غوکاس کارآیتیان بچاپ رسیده‌است.
  - چاپ : چاپخانه مازگرافیک
  - تصحیح : با تشکر فراوان از غفور ارشقی
  - گراور : گراورسازی مهرایران



ملک‌شاه نظرزاده میرداود زوردیان بانسان و حمایل شیرو خورشید  
عکس : از مجموعه یحیی ذکاء

هدیه‌ای به دو فرشته سفیدپوش ارمنی «روزیک  
گاسپاریان» و «ژنیک میرزایان» که در هفتمین حمله  
قلبی در بازگشت بزندگی مرا یاری کردند.

**اسماعیل رائین**

تهران - مهرماه ۱۳۵۲





### ملکشاه نظر و خواهرزاده‌اش خاچاتور آوانسیان - پاریس ۱۸۱۶

«... یکی از سفرای ایران بنام میرداودزاده که در سنه ۱۸۱۶ بدربار لوئسی ۱۸ اعوام شده بود، برادر زاده خود را نیز همراه برده بود. این جوان در اندک مدتی، ترقیات فوق‌العاده‌ای کرد. زبان فرانسسه را بخوبی تکلم می‌نمود. و چون مدام در اندیشه جمع‌آوری عده‌ای از صنعتگران بود، که آنها را بوطن خود ببرد، خانمی از او تقاضا کرد که او و نیز دو معاد و همراهان محسوب‌ندارد. جوان فکور سانس او را گفت: «خیر خانم، کسانی که با ما به بردنشان محتاجیم راضی نمی‌شوند، و کسانی که خود مایل به آمدنند، ما کمترین وجه و جودشان محتاجیم!»

از کتاب «مسافرت بایران» نوشته «موریس دو کوکرتز» بونه ترجمه محمود هدایت - صفحه ۵۸  
عکس از: علی‌مشیری - مجموعه تالار مجمر





## پیش‌گفتار

قرن نوزدهم، سرآغاز عصر دگرگونی و تغییر سیمای جهان - بویژه در اروپا - بود، که در آن زمان مرکز ثقل فرهنگ و تمدن، پایگاه پیشرفت انسان و زادگاه همه پیشرفتهای فکری، صنعتی، هنری و اجتماعی بشمار می‌آمد.

انقلاب کبیر فرانسه، طومار روابط اجتماعی کهن را درنوردید و اندیشه آزادی‌وزیر و زیرساختن همه بنیادهای اجتماعی و ظالمانه پیشین را پی‌ریزی کرده بود. و سربازان ناپلئون بناپارت، این افکار و اعتقادات جدید را، از قلب سیبری، تا پشت دروازه‌های مصر گسترش می‌دادند.

در آن زمان ایجاد مناسبات و گسترش روابط با اروپا (که عموماً فقط کشور فرانسه را شامل می‌شد) ضابطه و معیاری برای تلاش در زمینه پیشرفت و رسیدن به قافله تمدن محسوب می‌شد. و واقعیت نیز جز این نمی‌توانست باشد، که ملل دیگر با بهره گرفتن از تجربیات آن ملت، خویشان رادر مسیر پیشرفتهای سریع دوران قرار دهند.

این دوران تا بنام تاریخ اروپا، متاسفانه مصادف بود، با یکی از تاریکترین ادوار تاریخ ایران. بدین معنی که حکومت قاجاریه آن چنان تاری از عقب‌ماندگی، خرافات، سوجدوئی و بی‌تفاوتی

نسبت به سرنوشت مردم و مملکت ، دور خود تنیده بود ، که راه را بر هر گونه حرکت مثبتی می بست. در آن ایام که اروپا چهار اسبه بسوی تمدن جدید می تاخت ، زعمای قوم در ایران ، غرق در لذت های پیش پا افتاده و اغلب کثیف خود بودند ، و هنگامیکه اندیشمندان فرانسه ، هر روز دهها کتاب و رساله در زمینه آزادی انسان و طرق نوین پیشرفت ارائه می دادند ، اینان بر مل و اصطرلاب پناه برده ، سر کتاب باز می کردند و یاد در « سر سره » های معروف (منسوب به فتحعلیشاه) شب و روز می گذرانند. بدین ترتیب اگر یکی از عوامل عقب ماندگیها و مشکلات بعدی ایران را ، اینگونه بی خیالی ها و خواب خرگوشی زعمای قوم بدانیم ، سخنی بخطا نگفته ایم .

البته در همان دوران نیز ، در ایران بودند افرادی که با اندیشه های آزادمنشانه ، ملی و بشر دوستانه خویش ، خواهان ایجاد ارتباط با اروپا و بهره گرفتن از تجربیات آنان بودند . که در راس آنها باید از میرزاتقی خان امیر کبیر ، صدراعظم روشن فکر و ایران دوست یاد کرد . و حتی قبل از او ، مردان نامدار و گمنام دیگری نیز در این راه گام برداشته اند ، که اگر کارشان مورد بهره برداری کامل قرار می گرفت و به نتایج دلخواه می رسید ، ایران ، خیلی زودتر از زمانی که قهراً در مسیر تمدن مغرب زمین قرار گرفت ، بمرحلی از رشد و پیشرفت دست می یافت . نمونه برجسته اینگونه افراد « ملک شاه نظرزاده میرداود زاوردیان » است ، که در این جزوه با شرح حال و چگونگی فعالیت های او آشنا می شویم .

باتوجه به آثاری که صاحب این قلم در زمینه معرفی برادران ارمنی تهیه و تدوین کرده است ، ممکن است این توهم پیش آید

که نویسنده، نسبت با رمنیان نظری خاص دارد، که این نظر مثلاً شامل برادران زردشتی، آسوری، کرد، ویا آذربایجانی و ... نمی‌شود. حال آن که حقیقت امر جز این است. نگارنده را همواره اعتقاد بر این بوده است، که معرفی افراد و گروه‌های خدمتگزار در گذشته، موثرترین اقدام برای تشویق و ترغیب خادمین راستین امروز و آیندگان است.

کسی که امروز با زیرپا نهادن منافع و مصالح ملت خویش بخدمت اجنبی تن در می‌دهد، اگر بداند و آگاه باشد، که فردا نامش در لیست «حقوق بگیران ...» منتشر خواهد شد و این امر بدنامی ایل و تبار و فرزندان او را بدنبال خواهد داشت، طبیعی است که در تصمیم خود تجدید نظر خواهد کرد. بهمین سبب فردی که احساس می‌کند خدمات و تلاشهای وطن پرستانه و انسان دوستانه‌اش پنهان نمی‌ماند و سرانجام روزی بنحوی منعکس شده، مورد تجلیل قرار خواهد گرفت، در راه خود پابرجاتر و استوارتر خواهد ماند.

نکته اینجاست که برادران ارمنی ما، بخاطر نزدیکیهای فکری، معنوی و اجتماعی که با اروپائیان داشتند (بیشتر از همه گروه‌های دیگر) طبعاً در اخذ مظاهر عالی تمدن «فرنگ» در ایران نیز پیشقدم بودند و زمانی که در نتیجه پاره‌ای تعصبات حتی بردن اسم «فرنگ» و «فرنگی» گناهی غیر قابل بخشایش جلوه می‌کرد،<sup>۱</sup> اینان ضمن ارتباط با اروپائیان، بتدریج مظاهر ارزنده تمدن آنانرا در ایران گسترش می‌دادند، که ایجاد نخستین دستگاه چاپ دستی (توسط خاچاطور گیساراتی در کلیسای وانک)

۱ - سالیان سال گروهی از متعصبین «گوجه فرنگی» را حرام و نجس می‌دانستند، زیرا عنوان «فرنگی» که بدنبال «گوجه» می‌آمد، آنرا وابسته به اروپائیان، افراد خارج از دین و در نتیجه «نجس» و «حرام» می‌کرد ...!

وسپس وارد کردن ماشین چاپ و دست زدن بانشار کتب چاپی و مانند اینها ... نمونه‌هایی از اقدامات مترقیانه آنانست.

«ملك شاه نظر» اولین دیپلمات ایرانی است، که توانست بدربار ناپلئون راه یابد، و آنچنان شایستگی و تدبیری از خود نشان دهد، که بعنوان نماینده ناپلئون بناپارت بدربار فتحعلیشاه اعزام شود و با اینکه مدت‌ها درباریان قاجار، وی را تحویل نمی‌گرفتند، از اینسوی نیز چنان اعتماد همگان را جلب کند که باتفاق میرزا رضا قزوینی - بعنوان یکی از نخستین دیپلمات‌ها و نمایندگان ایران در اروپا، بفرانسه اعزام گردد.

بی‌هیچ تردیدی، هدف همه کوششهای «ملك شاه نظر» این بوده است، که بادرک درست واقعیات و آگاهی بر این حقیقت که تنها راه هماهنگ شدن با قافله تمدن، ایجاد مناسبات با اروپاست، ایران را نیز - که در آن زمان یکی از کشورهای ایدآل و مورد اعتماد ارمنیان بود - با فرانسه پیوند دهد.

اگر توجه داشته باشیم که «ملك شاه نظر» حتی نوزده سال قبل از اینکه فتحعلیشاه فرمان وزارت امور خارجه میرزا عبدالوهاب خان نشاط را به سمت «انتظام مهمات وزارت» صادر کند، یعنی دوده قبل از آغاز روابط رسمی ایران و اروپا، و در سال ۱۸۲۰ میلادی (ذیحجه ۱۲۳۶ هجری قمری) چنین مأموریتی راعهده دار شده، و برای اولین بار، قدم در راهی کاملاً ناشناخته نهاده است، بیش از پیش بر اهمیت کار او واقف می‌شویم.

اینکه، اولین دیپلمات ارمنی ایران، تاچه حد در انجام مأموریت خود توفیق یافت، مطلبی است که در متن جزوه آمده است. اما اگر با ژرف بینی و تعمق به متن رویداد بنگریم،

درمی یابیم که حتی موفقیت یاشکست در این مأموریت، اهمیت چندانی ندارد و تحت الشعاع کار ابداعی و آزمایش نشده «ملك شاه نظر» قرار می گیرد. بدین معنی که اهمیت کار بیشتر در آنست که در چنان دورانی، یک نفر دست بکاری این چنین ناآزموده بزند. آنهم در محیطی که اکثریت قریب باتفاق مردم آن حتی از شنیدن اسم فرنگ و اروپا وحشت می کردند... با توجه باینکه مسافرت از ایران به فرانسه و بالعکس، در آن دوران بمراتب دشوارتر از سفرهای امروز بدور کره زمین یا به قلب افریقا و جنگلهای آمازون بود.

شاید در همین مختصر، انگیزه نگارنده از انتشار این شرح حال و جزوه کوچک روشن شده باشد، هر کس در هر مقام و موقعیت، در هر شرایط زمانی و مکانی، باین آب و خاک و مردم آن خدمت کرده باشد - اعم از ارمنی و مسلمان، یا زردشتی و آسوری - شایسته آنست که نامش زنده بماند. و اینگونه یادآوری و تجدید خاطره ها، حداقل وظیفه ماست در قبال دینی که از آنان بگردن داریم. امید که در پرتو تحقیق، فعالیت و جستجوی جوانان میهن دوست، روزی غبار فراموشی از سیمای درخشان همه خدمتگزاران و زنان و مردان گمنامی که زندگی خود را وقف پیشرفت و تعالی این ملت کرده اند زدوده شود. و امید که ما و فرزندانمان نیز، اینگونه تلاشها را ارج نهیم، و بیاموزیم که چگونه در هر شرایطی و در هر مقام و موقعیتی می توان خدمتگزار بود و قدمی در راه مردم و مملکت برداشت.

اسماعیل رائین

فروردین ۱۳۵۲





## زندگینامه ملک شاه نظر

«ملک شاه نظرزاده میرداود زاوردیان» نخستین دیپلمات ارمنی است که در دوران سلطنت فتحعلیشاه در سال ۱۲۱۵-ه.ق. (۱۸۰۱-م.) بانفاق میرزا رضا قزوینی بدربار ناپلئون عزیمت کرده است. گرچه تاکنون تاریخچه دقیقی از ماموریت سفرای اولیه ایران و چگونگی تاسیس وزارت امور خارجه نوشته نشده، با این حال می توان «میرداود زاوردیان» را جزء نخستین دیپلماتهای ایران در دربار اروپائیان دانست. آنچه که در انتصاب میرداود بسمت نماینده اعزامی و دیپلمات در دربار ناپلئون جلب توجه می کند، اینست که وی این سمت را نوزده سال قبل از اینکه فتحعلیشاه فرمان وزارت امور خارجه میرزا عبدالوهاب خان نشاط را به سمت «انتظام مهمات وزارت» صادر کند (ذیحجه

۱۲۳۶ - ق - ۱۸۲۰ - م) پیدا کرده است.

اگرچه فرمان وزارت نخستین وزیر امور خارجه ایران در سال ۱۲۳۶ (۱۸۲۰ - م) صادر شده است، با این حال باید گفت که تصدی «سیاست خارجی ایران» از دوران حکومت صفویه، بخصوص شاه عباس آغاز گردیده است.

قبل از سلطنت شاه عباس شغل: «مجلس نویسی برای تحریر دستورات و اوامر و احکام پادشاهی در سلسله و ظایف دیوانی وجود داشت»<sup>۱</sup> اما از دوران سلطنت این پادشاه که هجوم اروپائیان استعمارگر بایران آغاز گردید و نمایندگان دولتهای اروپائی و آسیائی بایران آمدند، شغل «مجلس نویسی» با دو وظیفه مشخص و مستقل:

۱ - مجلس نویسی

۲ - منشی الممالکی

بوجود آمد. در این دوره کلیه امور خارجی ایران بعهده منشی الممالک بود. نخستین کسیکه در دوران سلطنت شاه عباس بدین سمت منصوب شد «میرزا محمدرضا منشی الممالک» بود. او مدت سی سال - در دوران سلطنت شاه عباس و شاه سلیمان - در این سمت باقی بود. در دوران پادشاهی «نادر» میرزا مؤمن سمت منشی الممالکی داشت.

از آغاز دوران سلطنت فتحعلیشاه که رفت و آمد سفرای خارجی و مبادله اسناد و نامه‌ها متداول شد، سیاست خارجی کماکان در شمار امور دیوانی و قضایای مهم مملکتی بود. ولی پس از قتل «حاجی ابراهیم اعتماد الدوله شیرازی»، فتحعلیشاه برای اینکه بعدها همه امور مملکت در اختیار صدراعظم‌ها نباشد،

۱ - نشریه وزرات امور خارجه - مقاله استاد محیط طباطبائی - شهریور ۱۳۲۹

وزیر خارجه نیز برای خود انتخاب کرد. نخستین نفر از این وزرای خارجه «میرزا عبدالوهاب خان نشاط» است که فرمان وزارت او در ذیحجه ۱۳۳۶ - ق (۱۸۲۰ م) باین شرح صادر شد:

«حکم والاشد که چون ملزوم رای ملک آراء و مقتضی مناظم دولت ابد اقتضا افتاده که هر یک از مهام معظمه دربار سلطنت را نظمی کلی باشد ... مقرب الخاقان دولتخواه قدیمی معتمد الدوله العلیه العالیه میرزا عبدالوهاب را به انتظام مهمات وزارت خارجه مخصوص داشتیم ...»<sup>۱</sup>.

بنابراین میتوان گفت که قبل از سازمان یافتن وزارت امور خارجه، «میرداود ملک شاه نظریان» از جمله اولین دیپلماتهایی بوده که بخارج از ایران اعزام شده است، اگر چه این دیپلمات ارمنی در سیاست و اقتصاد در دوران قارجاریه مقام برجسته‌ای داشته است، متأسفانه فقط اطلاع مختصری از خانواده او و کارهای سیاسی اش در دست است.<sup>۲</sup>

نوشته‌هایی که از نویسندگان و محققان ارمنی خاندان میرداماد باقیمانده است تبار و نسب «میرداود» را یکی از خانواده‌های شاهی «دوییان» می‌رساند. در چند قرن قبل خانواده میرداود «ملیک شاه نظریان» با خانواده شاهی «دوییان» ارمنستان نسبت پیدا کردند و نام خانوادگی خود را

۱- انشریه وزاوت امور خارجه - شهریور ۱۳۳۹

۲- نخستین تحقیق ارزنده و صحیح در باره میرداود در ایران در سال ۱۳۴۸ (۱۹۶۹) از طرف ج. گد. هانانیان محقق ارمنی در سالنامه رافی صورت گرفته است قسمتهایی از این نوشته را الگ خاچاطوریان توبسنده ارمنی و معلم دبیرستان کوشش برای ما ترجمه کرده‌اند که بدینوسیله از نویسنده سپاسگزاری می‌کنیم.

از نام خواهر امیر «سپسی سالاذ کریا» و «ایوان اتابک» که «دویی» نامیده می‌شد گرفتند. «دوپ ذکریان» دختر شاهزاده سرکیس باشاهزاده «حسن کیا» ارمنی ازدواج می‌کند و نام خود را بر این خانواده بزرگ می‌گذارد. پادشاهی خاندان «دوپ» در قرن سیزدهم از زیر رودخانه «تاتار» آغاز میشد و تا «سوفک» به «سیونیک» در شمال شرقی دریاچه وان میرسید.<sup>۱</sup>

یک مورخ ارمنی (اراکل تیریزی) مدعی است که اجداد و خانواده میرداود ابتدا «ملیک شاه نظریان» نامیده می‌شدند و سپس با حذف حروف «یان» نام خانوادگی خود را «ملک شاه نظر» نامیدند. اراکل می‌نویسد که در سال ۱۶۰۶ (۱۰۱۵ هـ) شاه عباس مهمان این خانواده بوده است:

«... پادشاه از تفلیس به محلی بنام «گیقاما» رفت و فرمان داد تالشگرشاهی در آنجا رحل اقامت افکند و خود شاه در منزل «ملیک شاه نظریان» که در ده «مزرع» بود، مهمان شد. این خانواده مسیحی در ناز و نعمت فراوان می‌زیستند و در ایامی که شاه عباس در خانه آنها میهمان بود، مجلل‌ترین پذیراییها را که تا آن روز سابقه نداشت از او و همراهانش کردند. شاه عباس در مقابل این پذیرایی به «شاه نظریان» خلعت داد و شاهزادگی و «ملیکی»<sup>۲</sup> آن منطقه و همچنین حومه رانیز باو و برادرش بخشید و فرامینی نیز بمهر و امضاء شاه عباس بنام آنها صادر شد»<sup>۳</sup>.

---

۱- رساله هانانیان .

۲- «ملیک» یا «ملیکی» در ارمنستان و قفقازیکی از مشاغل مهم دولتی هم‌ردیف «حاکم»

بوده است .

۳- رساله میرداویدملیک شاه تازاریان موج. ک هانانیان

با اینکه خانواده «میرداود» در قفقاز و ارمنستان زندگی خانوادگی می‌زیستند، نمی‌دانیم که خود او در کجامتولد شده و از زندگی و کارهایش اطلاعات چندانی نداریم. یک مورخ ارمنی بنام «ارشاک آل‌بویاجیان» زادگاه او را جلفای اصفهان دانسته است. او همچنین عقیده دارد که مادر میرداود در حالیکه باردار بوده اسیر شده است. اما هانانیان مورخ دیگر ارمنی اسیر شدن مادر میرداود را در جلفا صحیح ندانسته و نوشته است:

«... این اخبار و اطلاعات که آل‌بویاجیان بدان استناد کرده صحیح نیست زیرا در سالهایی که میرداود متولد شده، هیچ‌داستان و یاسند تاریخی از اسارت آرامنه جلفای ایران و یا کوچ‌دادن آنها وجود ندارد. تنها در قرن هیجدهم بدستور نادر شاه اسرانی بخراسان کوچ داده شدند و در اواخر قرن هیجدهم از طرف آقامحمدشاه قاجار و بعد از فتح گرجستان، آرامنه باسارت گرفته شدند». بموجب نوشته ارشاک آل‌بویاجیان: «داوید زبانهای ارمنی و فارسی را در اصفهان فراگرفت و بعد از مرگ مادرش در ۱۴ یا ۱۵ سالگی به بغداد میرود و زبان فارسی را تکمیل می‌کند. او در بغداد نیز زبان عربی یاد می‌گیرد و با فرانسویان آمیزش پیدا می‌کند»<sup>۱</sup>.

میرداود تحت تاثیر زندگی و آمیزش با فرانسویان مقیم بغداد، فرانسه رفته و در پاریس زبان فرانسه را نیز فرا گرفته است. در این سفر بوده که وی با پرفسور «هاکوپ شاهان جربدیان» استاد زبان ارمنی در دانشکده شرق‌شناسی پاریس آشنا شده و بقول «پرفسور تومانیان» همین «پرفسور جربدیان» سبب گردیده

است که ناپلئون میرداود را بایران بفرستد:

«... میرداود بعد از آموختن زبان فارسی و عربی، برای آموختن زبان فرانسوی، بکشور فرانسه می‌رود. در این ایام ناپلئون ازهاکوپ‌هاشامان جربدیان که در دانشکده شاه‌ی ارمنی تدریس می‌کرد، می‌خواهد تا شخصی که باکشور ایران آشنائی داشته و زبان فارسی را بداند باو معرفی کند. ناپلئون باومی - گوید: «این شخص را برای اعزام بایران و انجام ماموریتی می‌خواهم» و جربدیان میرداود را معرفی می‌کند».

اما دکتر بینا عقیده دارد که «ژان فرانسواروسو» کنسول فرانسه در بغداد، طبق فرمانی که ازپاریس باورسیده بود، میرداود را - که تابعیت ایران داشته - مامور ایران و مذاکره با شاه کرده است.

چگونگی ورود میرداود بایران از راه بغداد تا **ورود بایران** اندازه‌ای روشن است، زیرا اکثر مورخان دوران قاجاریه در نوشته‌های خود درباره ورود او بایران و مأموریتی که داشته مطالبی نقل کرده‌اند. بنابراین نخست به نقل مآخذ فارسی می‌پردازیم و سپس تحقیقاتی را که بزبانهای دیگر شده است می‌آوریم.

میرداود در سال ۱۲۱۶ (۱۸۰۲ - م) از فرانسه به بغداد سفر کرد. او باخودنامه‌هایی از طرف مقامات دولتی خطاب به پادشاه و دولت ایران آورده بود. ورود او به بین‌الهرین مصادف باقتل عام معروف کربلا بود. در این قتل عام، ترکان و اعراب و هابی‌وسنی‌های عثمانی باقتل عام شیعیان - که عده کثیری از



آنها ایرانی بودند. یکی از فجع ترین حوادث تاریخی را بوجود آوردند. همین فاجعه دلخراش سبب شد تا اسماعیل بیک بیات از جانب پادشاه ایران مأمور رسیدگی بقتل عام شود. او در آنجا بامیر داود آشنا شد و از ماموریتش در ایران آگاهی یافت و باتفاق بایران آمدند. محمدتقی لسان‌الملک سپهر نویسنده «ناسخ التواریخ» که چهار جلد از کتابش را بحوادث دوران قاجار اختصاص داده و کتابش را در سال ۱۲۷۴ (۱۸۵۷ م) بچاپ رسانیده، در این باره نوشته است:

«... بعد از قتل سکنه کربلا چنانکه مذکور شد اسماعیل بیک بیات سفیر بغداد گشت. یک تن از بازرگانان ارامنه که داود نام داشت و تجارت فرانسه می گذاشت به نزدیک او رفته مکتوبی چند بخط فرانسه مینمود و خود را از جانب آن دولت سفیر خواند و باتفاق اسماعیل بیک بطهران آمد، اولیای دولت ایران سخن او را استوار نداشتند و کتاب او را بکذب پنداشتند...»<sup>۱</sup>. رضاقلیخان هدایت در روضة الصفاى ناصری هنگامی که از آمدن «ژوپر» فرستاده ناپلئون بحث می کند نوشته است:

«... در سال واقعه قتل کربلا و طغیان وهاییه که در هزار ودویست و شانزده (۱۸۰۱ م) بود، اسماعیل بیگ غلام بیغداد نامه برده بود. خواجه داود در صورت تجاوز در بغداد دیده دعوی کرد که من از دولت فرانسه مامور بایرانم و با اسماعیل بیک بیات بدار السلطنه آمد. چون خط فرانسه خواندن در ایران متداول نشده بود از نوشته های او عقده حل نگشت و در دعاوی او شبهه داشتند همچنان جوابی سرسری نگاشته و داود را لقب خانی دادند و فرستادند...»<sup>۲</sup>.

۱ - برفسور تومالیان - رساله فرانسه

۲ - جلد اول - باهتمام جهانگیر قائم مقامی - سال ۱۳۲۷ شمسی - ص ۸۱

سومین مورخ ایرانی که از میرزا داود یاد کرده ، محمد حسن خان اعتمادالسلطنه است. وی در مرآت البلدان که در سال ۱۲۹۴ (۱۸۷۷ م) در تهران چاپ شده در زیر حادثه ۱۲۱۷ (۱۸۰۳ م)<sup>۱</sup> نوشته است :

«... در این سال اسمعیل بیگ بیات که برای بررسی قتل وهابی ها به بغداد رفته بود ، بایکی از بازرگانان ملاقات می کند و آن بازرگان اصرار می کند که فرستاده دولت فرانسه بایران است. او با اسمعیل بیگ بتهران می آید و نامه ای بزبان فرانسه داشته که کسی قادر بخواندن و آنرا بفارسی برگردانیدن نبوده . نامه گشوده نشده را بفرستاده پس میدهند و آنرا بکشور خود باز میگردانند ...»<sup>۲</sup>

در جای دیگر محمد حسن خان اعتمادالسلطنه ، خواجه داود افرستاده شخصی ناپلئون دانسته و نوشته است :

«... هم در این سال ۱۲۱۷ بتوسط خواجه داود بنام ازارامنه و تجار بغداد نامه از ناپلئون بناپارت کنسول اولیه فرانسه بحضور خاقانی موصول گردید...»<sup>۳</sup>

ملاحظه میشود که هر سه مورخ ایرانی، ماموریت میرداود بایران را با تردید ذکر کرده اند ولی همه آنها متفق القولند که وی بازرگانی بوده که از فرانسه به بغداد رفته و در آنجا ضمن ملاقات با اسمعیل بیگ فرستاده شاه ایران که برای بررسی کشتار شیعیان به کربلا رفته بود نامه اش را ارائه داده و همراه او بتهران آمده است .

رابرت گرانت واتسن انگلیسی در کتاب خود که اختصاص

---

۱ - جلد نهم ص- ۴۱۹ - چاپ جدید کتابخانه خیام .  
۲ - جلد اول - چاپ ۱۳۹۴ ، قمری تهران - ص ۵۳۰  
۳ - منتظم ناصری - ۱۳۰۰ قمری تهران - ص ۷۸

بدروان قاجاریه دارد و در ۱۲۸۳ ق. (۱۸۶۶ م) در لندن چاپ شده است. بالحن طنز آلودی از میرداود نام می برد که محقق معاصر ارمنی آنرا نقل کرده است. بدین مضمون که یک بازرگان ارمنی از بغداد بتهران آمده اعلان میکند از طرف دولت فرانسه نامه ای همراه آورده است. اما در تهران هیچکس نمی تواند نامه را که بزبان فرانسه نوشته شده است بخواند. لذا این سفیر خودخوانده مجبور می شود با محیط بسازد.

دکتر علی اکبر بینا، نخستین نویسنده ایرانیست که «میرداود» را فرستاده کنسول فرانسه در بغداد دانسته و - باثبت تاریخ نادرست حادثه ورود او بتهران - نوشته است:

«... در دوره سلطنت آقا محمدخان برای ایجاد روابط سیاسی و تجاری يك هیئت فرانسوی از اسلامبول به تهران آمد. سپس در سال ۱۲۱۵ (۱۸۰۱ م) یکنفر تاجر ارمنی حامل مکاتبات رسمی از طرف دولت امپراطوری فرانسه با کمک روسو کنسول آن دولت در بغداد بایران وارد شد. ولی چون در تهران کسی نتوانست این نامه ها را بخواند اقدام او بی نتیجه ماند. لیکن دربار تهران بدینوسیله از ورود قریب الوقوع نمایندگان دولت فرانسه اطلاع حاصل کرد...»<sup>۱</sup>

اینکه چرا میرداود در ورود بایران موفقیتی بدست نیاورده؟ ظاهراً علت اصلی شك و تردید اولیای دولت ایران در مأموریت مخصوص او از جانب ناپلئون بوده است. همچنین مورخان ایرانی، نبودن فرانسه دان مقیم تهران را عامل مهم شكست او دانسته اند. البته باید قبول کرد که فرانسه ندانستن اولیای ایران، یکی از علل «شناختن» و یا «شك و تردید»

۱ - تاریخ قاجاریه - گرانت - بنقل مقاله سالنامه رافی - ۱۹۶۹

می‌تواند باشد ولی نباید این نکته را نیز ناگفته ، بگذاریم که در آن ایام روابط ایران با حکومت هندوستان ، با ورود سرجان ملکم نماینده اعزامی حاکم بزرگترین مستعمره انگلستان حسنه شده بود. سرجان ملکم برای اینکه فرانسویان - دشمن بزرگ انگلستان در جهان آنروز - بایران راه نیابند ، با پرداخت تحف و هدایا و پیشکشی‌های بسیار ، طی قرارمدار رسمی بشاه ایران گفته بود که ایران حق راه دادن فرانسویان بکشور را ندارند. ملکم موفق شده بود فتحعلیشاه را راضی کند تا فرامینی بحکام ولایات مرزی بنویسد که به «فرانسویان اجازه ورود بایران داده نشود» حتی به حکام دستور داده شده بود «شما آزاد هستید و فرمان دارید که خااطی را بکشید» و بنظر می‌رسد که صدور چنین فرامین و دستورات وهم‌چنین تحف و هدایائی که ملکم با خود بایران آورده بود نیز یکی از علل شکست «میرداود» بوده است. بهر حال مأموریت میرداود را می‌توان يك مأموریت نیمه رسمی دانست. زیرا این فرستاده ناپلئون و وزارت خارجه فرانسه اختیاراتی برای افتتاح باب مذاکرات نداشته است. بنابراین می‌توان گفت که اعزام او فقط برای شروع برقراری رابطه ایران و فرانسه بوده است .

اکنون که از چگونگی ورود میرداود بتهران  
شناخت فرانسه و مأموریتی که برای ایجاد ارتباط بین ایران و  
فرانسه داشته است ، آگاهی یافتیم ، برای اینکه  
یکی دیگر از علل شکست او را دریابیم ، لازم می‌دانیم بشرح  
اطلاعات و معلومات درباریان و طبقه حاکمه آنروز ایران درباره

فرانسه پیردازیم . در آن زمان هنوز فرانسه در ایران شناخته نشده بود و اطلاعات اداره کنندگان مملکت از فرانسه بسیار ناچیز بود. چنانچه سال بعد نیز که رضا قلیخان هدایت در روضه الصفاى ناصری درباره فرانسه ، دانستنی های خود را نقل کرده است ، بی اطلاعی مورخ ایرانی از آن کشور و مردمش آشکار است. هدایت هنگامی که ورود «ژوپر» فرانسوی فرستاده رسمی ناپلئون بایران را شرح می دهد ، درباره فرانسه چنین می نویسد:

«... پوشیده مماناد که ممالک فرانسه بهترین اغلب ممالک فرنگ و شهر پاریس اعظم بلاد عالم است . حد و داربعه فرانسه از طرف شمال بملک «ندرلانده» اتصال دارد و نهر «زببو» میان حد است و از طرف مشرق ایضا نهر زببو و کوه الپه که بسته بخاک مملکت ایتالیا است و از طرف جنوب بیحرف سفید مشهور باق تنگیز و کوهستان پرنه از طرف مغرب به بحر محیط و بعدش از خط استوا از نقطه سمت جنوب بانقطه جانب شمال چهل و دو درجه الی چهل و هشت درجه است . مسافت این طول دویست و ده فرسنگ و عرض آن دویست و هشت فرسنگ است . جمعیت خلقتش را شصت و هشت کروردانسته اند و هوای جانب جنوبش را لطیف و سالم و نواکاهش راممتاز شمرده اند . خاصه آنکشور معادن مس و سرب و نقره دارد . مردمش بغایت صاحب صنایع و هنر و شجاعت با غیرت و دلاورند و نهر «سنا» از وسط شهر پاریس جاری است و تخمیناً یکفرسنگ راه بر آن رود پلهای متین و جسر های زرین بنیاد نهاده اند و از اطراف ولایات اکابر بتماشای آنشهر ولع دارند و در اطراف آن . آنولایت از کنار دریا و جانب خشکی سمت اروپا ، بنادر و کشتی گاه فراوان مرتب است . چنانکه لقب پادشاه روس

زارو لقب سلاطین انگلیس کشیک بوده. لقب پادشاه فرانسه را روی میخوانده‌اند و از ابتدا طائفه لوئی در آنجا سلطنت داشته‌اند و چون سابقاً اهالی «فرنس» بیلاذ ایران آمد و شد میکرده‌اند، ایرانیان «فرنسی» را «فرنگی» خواندند، تارفته رفته کل قرات را از روس و انگلیس و غیره هنوز عوام ایران فرنگی خوانند و فرنسی قبل از انگلیس با سلاطین صفویه مرادوت کرده‌اند. درسنه یکهزار و دوویست و چهار اهالی فرانسه شورش کرده روی شانزدهم که از طایفه لوئی بود بکشتند و قرار کار بر جمهوریت و مشورتخانه و عدالت بر نهادند. بعد از اندک زمانی مردی دانا و توانا از طایفه بناپورته که نیارالی شجاع بود، ترقی کرده پایه به پایه بجلو مقام رسید و مرتبه سروری و سالاری یافت و بمقام پادشاهی حاصل کرد و با غالب دولتها محاربه کرده، مظفر شد و با ملت روس جنگها کرد، شهر مسکو را بگرفت، پس از تاراج او روسیه آتش زده بسوختند. آخر الامر بعلت قلت آذوقه و کثرت سپاه و شدت برف و سرما از آنجا باز گشت در سال یکهزار و دوویست و نه که سلطان شهید آقا محمدخان قاجار غازی شهر تفلیس را مسخر و قتل و غارت کرد، پادشاه فرانسه ناپلئون مطلع گردید و بواسطه عداوت و مخاصمه با دولت روسیه اظهار دوستی و موااحده با خاقان شهید خواست. عهدنامه‌های سلاطین صفوی را که با دولت فرانسه نوشته داشتند با فرستاده خود با ایران فرستاد. ولی وقتی رسید که آن شهر یاردر قلعه شوشی بجز شهادت رسیده بود و خاقان کامکار قاجار فتحعلی شاه هنوز جلوس نفرموده و اطراف بلاد پر آشوب بود. حاجی ابراهیمخان جوابی سرسری بدو داده باز گشت...»<sup>۱</sup>



پیشرفت روسیه در قفقاز و از دست رفتن زرخیزترین استان ایران سبب شد تا فتحعلیشاه در سیاست مملکت داری خود تجدید نظر کند و توجه خود را به فرانسویان و ناپلئون معطوف دارد. فتحعلیشاه که بکمک های خارجی برای تجدید سازمان ارتش - شکست خورده - و مضمحل - شده خود احتیاج مبرمی داشت، فرانسه را بهترین کشور می دانست. زیرا در همین ایام انگلستان برای پرداخت وام و کمک بایران پیشنهادات سنگینی کرده بود و بعد از گذشت زمان کوتاهی یعنی در ۱۲۲۰ هـ. ق (۱۸۰۵ م.) باروسیه پیمان دوستی بسته بود. یکسال قبل از بسته شدن پیمان دوستی انگلیس و روس فتحعلیشاه در صدد کسب اطلاعاتی درباره ناپلئون و قدرت کشور فرانسه برآمده و در سال ۱۲۱۹ (۱۸۰۴ م.) در ایروان با «داوید» خلیفه اعظم، ملاقات و از او اطلاعات مفیدی کسب کرده بود. بر وایت محقق ارمنی ها نانیان: در همین سال نامه های بوسیله دوابزرگان ارمنی از دولت فرانسه بدست فتحعلیشاه رسید. در این نامه دولت فرانسه پیشنهاد کرده بود بین دو دولت ایران و فرانسه روابط دوستانه ای برقرار شود و این دو دولت متفقاً بر روسیه بتازند. در جواب این نامه ها - و یابدون توجه بآنها - فتحعلیشاه بوسیله سفیر فرانسه در دربار عثمانی (مارشال یرون) نامه ای به ناپلئون نوشت. این نامه بوسیله يك نماینده ارمنی که برای ما بنام (Ossefph Vassilonts) معروف است و خود را بازرگان معرفی کرده بود، از راه قسطنطنیه بفرانسه فرستاده شد و در فوریه ۱۸۰۵ م - (۱۲۲۰ هـ) ترجمه نشده بدست ناپلئون رسید و میتوان گفت که همین نامه منشاء و مبداء

روابط ایران و فرانسه شده است .

در حالیکه فتحعلیشاه در صدد پیدا کردن «متحد» و یا «متحدینی» برای بیرون راندن روسها از سرزمینهای اشغالی و تسخیر شده ایران بود، فرانسه نیز مطالعاتی را در گرجستان علیه روسیه آغاز کرده بود و طبعاً اعزام «فرستاده مخصوص» از جانب ناپلئون بایران لازم می نمود. در چنین اوضاع و احوالی بود که در سال ۱۲۲۱ - (۱۸۰۶ م) ژوپر بایران آمد.

«... این هنگام که سلطنت مملکت فرانسه را ناپلئون داشت و بادولت روس کار بمعاذات می گذاشت ، موسی ژوپر را بدولت ایران رسول فرستاده و پیام داد که خصمی روسیان باشماروشن است و خصوم ما با ایشان مبرهن. همانا دشمن دشمن را دوست گیرند، خاصه این وقت که وداد و اتحاد دولت ایران و فرانسه موجب استیصال واضطرار روسیان است. چون موسی ژوپر طی مسافت کرده وارد اراضی بایزید شد ، محمود پاشا که حاکم بایزید بود ، برعایت دولت روسیه و عثمانیه او را گرفته محبوس داشت و دوتن ملازمان او را مقتول نمود و چون این خبر در اردبیل معروض حضرت نایب السلطنه افتاد، در حال مکتوبی بحاجی یوسف پاشا که ایالت ارزنة الروم داشت فرستاده او را گسیل ساخت و موسی ژوپر بدر گاه نایب السلطنه آمد و از آنجا در چمن سلطانیه حاضر حضرت پادشاه شد و رسالت خویش بگذاشت و خواستار شد که شاهنشاه ایران در پاسخ نامه ناپلئون او را ایمپراطور خطاب فرماید که بمعنی پادشاه است، تادر میان دول فرنگستان بدین نام بلند آوازه شود و ملتمس او مقبول افتاد...»<sup>۱</sup>.

۱- ناسخ التواریخ - سپهر - باهتمام جهانگیر قائم مقامی - ۱۳۳۷ شمسی - جلد اول

رضاقلیخان هدایت در تأیید نوشته ناسخ التواریخ نوشته است:

«... الحاصل، درین سال که ۱۲۲۱ (۱۸۰۶ م) بود، موسی ژوپرنامی ازدولت فرانسه عزیمت ایران داشت. پشای بایزیدووان بملاحظه مصالحه عثمانیه و روسیه اوراموقوف داشت و دوچاکر او را بکشت. چون نواب شاهزاده نایب السلطنه بشنید، کس فرستاد موسی ژوپررا ازپاشا بخواست. ونیز بفرستادوباغرتی تمام اورا به تبریز آوردند و بسلطانیه آمده شرف حضور سلطان ایرانرا دریافته، معلوم شد که داودخان مذکور باوی همراه است. الحاصل نامه بدادند و از جانب ناپلئون ایمپراطوریغامات دوستانه بگذرانید وجواب نامه اورا میرزا رضی تبریزی بفارسی مرقوم و بسفارت میرزا محمد رضای قزوینی وزیر شاهزاده آزاده محمدعلی میرزا روانه پاریس شدند...»<sup>۱</sup>

انتخاب میرداود ارمنی از طرف فتحعلیشاه و یاسایر ماموران اعزامی ارمنی از جانب شاه باروپا، انگیزه های خاصی داشته است که شادروان سعیدنفیسی آنها را چنین تفسیر میکند:

«... در همین زمان ها، مأموران سیاسی که از سوی ایران باروپا میرفته اند بیشتر ارمنیان بوده اند، زیرا که مأموران مسلمان از رفتن باروپا احترازمی کردند و دولت ایران هم تصور می کرده که چون ارمنیان هم مانند اروپائیان عیسوی هستند بیشتر می توانند در اروپا نفوذ بهم رسانند و اروپائیان بیشتر از آنها حرف شنوی دارند...»<sup>۲</sup>

از ماموریت پاریس میرداود واقدامات او اطلاعی نداریم.

۱ - روضه الصغای ناصری - چاپ خیام ۱۳۲۵ شمسی - جلد نهم - ص ۴۱۸ و ۴۱۹

۲ - تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوران قاجاریه - جلد اول - ص ۲۶۲

شاید او تحت تاثیر ونفوذ «محمد رضای قزوینی» بوده و صرفاً جنبه راهنما و مترجمی «نماینده اعزامی و سفیر ایران» را داشته است. اما بعد از مدتی میرداود را در خدمت عباس میرزا می بینیم که در آنجا منشاء خدمات مهمی شده بود.

پس از شکست های پیاپی قشون ایران از روسیه  
مأمور اعزامی  
عباس میرزا  
در جمادی الاول ۱۲۴۱ (سپتامبر ۱۸۲۶ م.)  
عباس میرزا نایب السلطنه برای تعیین خط مرزی  
ایران و روسیه، میرداود را مأمور مذاکره با روسها کرد. او به  
سفیر ارمنی خود در روسیه دستور داد تا از راه قسطنطنیه بروسیه  
برود. در آن ایام شاهزادگان روسی در قفقاز، گرجستان و  
ارمنستان نمی گذاشتند نماینده عباس میرزای مغلوب و شکست  
خورده به «پترزبورگ» برود و با دربار تزار گفتگو نماید.  
میرداود، ماهها در استانبول با سفیر دولت روسیه و با وزارت  
امور خارجه آن دولت مذاکره و مکاتبه کرد تا شاید اجازه رفتن به  
«پترزبورگ» را بگیرد، اما این مذاکرات به نتیجه نرسید و  
کنسول روسیه موافقت نکرد و با ویزای ورود به کشور روسیه  
رانداد. سرانجام در دسامبر ۱۸۲۶ (رجب ۱۲۴۲ - ق.) سفیر  
روسیه در استانبول از طرف قیصر روسیه رسماً به میرداود اطلاع  
داد که او بهیچ وجه نمی تواند وارد روسیه بشود و کلیه مذاکرات  
باید با ولیعهد گرجستان انجام بگیرد.<sup>۱</sup>  
عباس میرزا وقتی دید نمیتواند «میرداود» را بروسیه  
بفرستد، در ۱۲۴۱ (۱۷ اکتبر ۱۸۲۶ م.) او را مأمور کرد تا

باتریش برود و باپرنس مترنیخ صدراعظم آن کشور مذاکره کند. سعید نفیسی مینویسد: «... عباس میرزا حتی برای یآوری سیاسی پرنس مترنیخ متوسل شده و از او خواست که از ایران در برابر روسیه وانگلیس پشتیبانی نکند و بوسائل سیاسی مانع از تجاوزات روسیه بمرزهای ایران بشود. از آن جمله در ۱۲۴۲ (۱۸۲۶ م) که داود ملک شاه نظرشاهپورزاده نام را از ارمنیان ایران بسفارت پترزبورگ فرستاد تا دعاوی ایران را باطلاع دربار روسیه برساند. ویرا که در ۲ ربیع الثانی ۱۲۴۲ - (۷ نوامبر ۱۸۲۶) در استانبول متوقف بوده با نامه‌ای نزد پرنس مترنیخ به وین فرستاده و از او خواستار شده است که از ایران حمایت کند. در این زمان پس از ناپلئون، پرنس مترنیخ متنفذ ترین مرد سیاسی اروپا بوده است و دولت اطریش نیرومندترین دولت اروپا بشمار میرفته است...»<sup>۱</sup>.

از نتیجه این ماموریت نیز اطلاعات فراوانی در دست نیست. تنها یک نامه بامضاء «بنده داود ملک شاه نظرشاهپورزاده»، در مجموعه‌ای که بدستور عباس میرزا جمع آوری شده در دست است. این نامه<sup>۲</sup> که تاریخ (هفتم ماه حوکه مبرسنه ۱۸۲۶ عیسوی) برابر با ۵ ربیع الاول ۱۲۴۲ رادارد، چنین است:

بحکم نواب مستطاب نایب السلطنه العلیه العالیه وارد اسلامبول شدم و از اسلامبول عازم بطربرخ خواهم شد و در آنجا سبب رنجش و نزاع سرحدداران دولت روس و ایران را بامپراطور عرض و حالی خواهم کرد که باعث این نزاع سرحدنشینان

۱- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره قاجاریه - جلد اول - ص - ۲۶۲

۲ - برخی از اسناد مربوط به روابط ایران را با کشورهای اروپایی در مجموعه‌ای شاید به دستور عباس میرزا - گردآورده اند و پاره‌ای از آنها را از زبانهای اروپایی ترجمه کرده‌اند که در مجموعه اسناد سلطنتی ایران نگهداری میشود.

دولت روسیه بوده‌اند که بخلاف شروط عهدنامه کارهای بدو عملهای ناشایسته کرده‌اند که باعث نقض عهدنامه شده است و هر چه در خصوص تجاوزات سرحدداران بامپراطور عرض خواهم کرد از گزارش نامه که در میان این عریضه گذاشته‌ام بآن جناب حالی خواهد شد که چند ولایتها از دولت ایران غصب شده است و هر چه و حال نیز غصب می‌کنند خلاف رای امپراطور روسیه، هر چند بدولت ایران نیکی نفس و پاک رایی دولت روسیه معلومست، لیکن در این مابین که مقدمه نزاع اتفاق افتاد، ممکن نشد که دولت ایران ایلچی بفرستد تا آنچه که بخلاف شروط عهدنامه از سرحدداران روسیه سرزده است بدولت روسیه حالی نماید و سرداران گرجستان ادعا می‌کردند که ما از جانب امپراطور ما دون هستیم که آنچه گفتگو شود با ما باشد. باین سبب روز بروز کدورت زیاد شد و میان سرحدنشینان جنگ و نزاع ظاهر گردید. که شاید آغاز این جنگ وجدال گوشزد امپراطور گشته تا بحقیقت امر رسیده از تقصیر و تجاوزات سرحدداران خود مطلع گردد. بعد از آن دوستی در میان دولتین روشنائی یابد. این نوشته را بموجب حکم نواب ولیعهد عباس میرزا بخدمت آنجناب نوشتم، چون در ابتدای امر که دوستی بتوسط کمترین میان دولتین علیتین ایران و نرسد و باشد. چنانکه معلوم آن جنابست از جانب امپراطور اعظم سلام دوستی را از برای شاهنشاه ایران برده تا ارسال و رساله دوستی دولتین محکم شد. همان دوستی دولتین ثابت و برقرار می‌باشد و روز بروز از دیاد خواهد یافت.

لهذا توقع دولت ایران از دولت نرسه در عالم دوستی آنست که نزاعی که مابین دولتین ایران و روس اتفاق افتاده است بحقیقت

حق برسد که خلاف شروط عهدنامه از کدام طرفست. تا آن وقت معلوم بشود که دولت ایران در عهدی که با امپراطور مرحوم الکسندر پاولویچ<sup>۱</sup> بسته اند باقیست و هرگز برهم زدگی از خاطر مبارکش خطور نکرده است و مطلب دیگر آنکه چون چنین مستفاد شد که ایلچی دولت نمسه که در استان بول می نشیند و کالت دولت روسیه را نیز دارد، از آن جهت نواب ولیعهد نامه بخصوصه بایلچی دولت شما نوشتند که وقتی که کمترین وارد اسلامبول میشود باش بردی<sup>۲</sup> بکمترین بدهد تا کمترین از راه لاج<sup>۳</sup> عازم پطربرخ باشد و در نامه ای که نوشته بودند کیفیت احوال بتقریر کمترین محول بود که بایلچی شما نمائیم. آن جناب هم کیفیت را بایلچی خودتان که در پطربرخ می نشیند بنویسید که مشارالیه پیش از رسیدن کمترین احوالات را کما ینبغی با امپراطور آشکار نماید و بعد از رسیدن کمترین بآنجا برای حرمت دولت ایران کمترین را مساعدت نماید تا اجرای حق شود. امیدوار هستم که استدعای کمترین را قبول فرمایند. تحریر آفی اسلامبول هفتم ماه حو کد مبر<sup>۴</sup> سنه هزار و هشتصد و بیست و شش عیسوی.

بنده داود ملک شاه نظر شاپور زاده<sup>۵</sup>

۱- Alexandre Pavvitch امپراتور روسیه .

۲- محرف کلمه **Passeport** فرانسه که در روسی و انگلیسی پاسپورت تلفظ میکنند ، یعنی تذکره و گذرنامه .

۳ - مراد کشور لهستانست

۴ - محرف کلمه (اکتبر) که بروسی «اکتیا بر» میگویند .

۵- تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر ۱۲۲۸-۱۲۵۰ ق. مجلد دوم-

انتشارات بنیاد - سال ۱۳۴۵ - ص ۲۴۲-۲۵۹

از دوران پایان عمر میرداود هم اطلاعات فراوانی نداریم ، فقط میدانیم که بعلت انعقاد معاهده ترکمانچای (دهم فوریه ۱۸۲۸ - ۱۲۴۳ م - ق.۰) او و خانواده اش همه سرزمین های اجدادی و دارائی خود را از دست دادند.

روسها پس از سلطه کامل بر هفده شهر قفقاز و بخصوص «قفقاز سفلی» همه حقوق و امتیازات ملیک ها را ملغی کردند، حتی اراضی و سرزمین های اجدادی خانواده «ملیک شاه نظریان» و دیگر بازماندگان آن خاندان را هم از دستشان گرفتند.

گویا میرداود ، بقیه عمرش را برای دفاع از «حقوق از دست رفته» تلاش می کرده و سایر «ملیک» هانیز باو و کالت داده بودند تادر دادگاههای روسیه از طرف آنان طرح دعوی کند. «ملیک ها به دانائی و کیاست و سیاست میرداود ایمان داشته ومی - دانسته اند که او تنها کسی است که میتواند این کار را بنحو احسن انجام دهد»<sup>۱</sup> اما تلاش های او سالها طول کشید تا سرانجام در روزهای آخر زندگی اش ، دادگاه بنفع او و سایر ملیک ها رای داد.

«میرداوید بعلت فقر مجبور شد پنهانی لوازم خانه اش را و حتی آن شمشیری که از طرف ناپلئون باو داده شده بود، بفروشد و از شدت فقر و احتیاج بزنگی روزانه به بستر بیماری افتاد و یک روز قبل از مرگش بود که باو اطلاع دادند که در دادگاه حاکم شده است، و از طرف خزانه دولت پادشاهی روسیه سالانه سه هزار روبل برای او بازنشستگی منظور داشته اند»<sup>۲</sup>.

۱- رساله میرداوید ملیک شاهنازاریان.

۲- منتظم ناصری - ص ۷۸



هیچیک از مورخان ارمنی حتی محقق ایرانی ارمنی‌ها نانیان که بحق تحقیق شایسته‌ای درباره او کرده است، نتوانسته‌اند تاریخ صحیح مرگ او را ذکر کنند و فقط در روی يك سنگ قبر کهدر کلیسای «بارتقموس» تهران وجود دارد این چند کلمه نوشته شده است .

«شوالیه»

«ملیک شاه نظریان»

«در اپریل ۱۸۵۳ (ربیع‌الاول ۱۲۶۹) خاموش شد.»

آنچه که میرداود را در میان شخصیت‌های نشان و حمایل دوران قارجاریه مشخص می‌کند داشتن نشان « شیر خورشید الماس نشان » است . این نشان و حمایل آن را فتحعلیشاه بالقب «خان‌نی»<sup>۱</sup> هنگام عزیمت پاریس باوداده است و خود او در کتابی که در پاریس چاپ کرده این لقب را دنباله‌ی نام خود بفرانسه افزوده است.

**Chevalier de la Premiere class des ordres du soliel et de Lion de Perse»**

نشان شیر و خورشید مرصع بالماس یکی از معروفترین و مهم‌ترین نشانهای دوران فتحعلیشاه بوده که بعقیده « لانگه M.Langle، خاورشناس فرانسوی «به هم چشمی سلطان سلیم سوم عثمانی که نشان «هلال» را پدید آورده و پادشاهان عثمانی آنرا باروپائیان و دیگران از ترسایان دهند، فتحعلیشاه هم نشان «مهر و شیر» را درست کرده است» آقای یحیی ذکاءناقل این سطور نوشته است :

«شگفت است که آنرا «مهر و شیر» می نامد و دانسته نیست این نام را از کجا بدست آورده است»<sup>۱</sup> سرجان ملکم هم در کتابی که در ۱۲۲۴ - ۵. ه. ق بنام ایران و دربار فتحعلیشاه نوشته می نویسد:

«شیر و خورشید ... علاوه بر اینکه علامت و نقش منقوش بیرقهاست، نشان افتخار نیز هست که بر طلا و نقره بسرداران و صاحب منصبانی که در جنگها با اعدای مملکت از امثال امتیازی حاصل کرده اند از جانب پادشاه عنایت میشود»<sup>۲</sup>

تنها اثر چاپ شده ای که از میرداود باقیمانده کتاب :  
وضع کنونی ایران کتابی به زبان فارسی، ارمنی و فرانسه است که در سال ۱۲۳۲ - (۱۸۱۷ م.) برای نخستین بار چاپ شده است. نام این اثر که در مقدمه فارسی آن چاپ شده: «در بیان احوال و نظام و گزارشات عدالت آیات این ایام در ممالک محروسه ایران» و بزبان فرانسه:

«Notices sur l' etatactuel de l' Perse»

وارمنی: «گزارشی از وضع کنونی ایران» است، این کتاب که سعید نفیسی نام «وضع کنونی ایران» را برای آن برگزیده است، ابتدا در رمضان ۱۲۳۱ (۱۸۱۴ م.) در «دارالسلطنه پاریس» چاپ شده است، در صفحه آخر فارسی کتاب زمان چاپ آنرا تاریخ فوق نوشته اند، اما شادروان سعید نفیسی و آقای یحیی ذکا چاپ آن را در سال ۱۲۳۲ ه. ق (۱۸۱۷ م.) دانسته اند.

---

۱- تاریخچه تغییرات و تحولات در فنر و علامت دولت ایران از آغاز سده سیزدهم قمری تا امروز - مجله فرهنگ و هنر .  
۲ - تاریخ سرجان ملکم - س ۲۸۷.

این کتاب که صفحه دومش مزین به نشان شیر و خورشید است، خیلی زود در پاریس نایاب شد و چاپ دوم آن در ۱۲۳۴ (۱۸۱۸-۱۸۱۷-م.) با همکاری «هاکوب باهان جوهرت» و «لودویکس. م لانکه» خاورشناس فرانسوی که از جمله اولین دسته شرق شناسان و پایه گذاران خاورشناسی فرانسه بشمار میرود تجدید شده است. کتاب باختصار از دوران سلطنت محمدشاه در ۱۱۹۸ (۱۷۸۴-م.) شروع و تا اوایل دوران فتحعلیشاه مطالبی را در بردارد که از همه جالبتر موضوع مصونیت مذاهب متفرقه و حمایت شاهان و بزرگان دولت ایران از صاحبان ادیان می باشد، که از آن جمله ماجرای حمایت شاه ایران از آرامنه و مجازات کسانی است که در سال ۱۲۳۰ (۱۸۱۵-م.) در تبریز بخانه ها و خم خانه های ارمنیان تجاوز کرده بودند، که اینک پس از گذشت ۱۵۸ سال عیناً نقل می شود.

# NOTICES

SUR

## L'ÉTAT ACTUEL DE LA PERSE,

PERSAN, EN ARMÉNIEN ET EN FRANÇAIS

PAR

M. D'AVOUI-ZADOUR DE MEHIE SCHAHNAZAR,  
Envoyé de Perse en France;

ET MM.

M. GUÉS, Chevalier de Saint Waladimir, Membre de  
l'Institut royal de France, de la Société asiatique de  
Calcutta, &c. &c.

M. VAN DE CERBIEB, Professeur d'arménien à l'Ecole  
royale et spéciale des langues orientales



PARIS,

IMPRIMERIE ROYALE

### در بیان احوال و نظام و گذارشات عدالت آیات این ایام در ممالک محروسه ایران

از تلون زمان و تقلب دوران در امور دولت ایران انواع  
تبدیلات و تشویقات اتفاق افتاد. ولی در هیچ هنگامی ملکرانی  
که الحال زیر سلطنت آل قاجار بنا بر عدالت گستری و رعیت  
پروری استقرار پذیرفت هرگز بر آفاق نور افشانی ننمود. خاندان  
قاجار که از نسل بنی چنگیز گویند از مدت مدید بر سر حدود  
شمالی ایران تمکین و تملیک گرفتند و بعد از قضای نادر شاه

مشهور در فرنگستان بنام طهماسب قلیخان اعتبار و اقتدار آن خاندان روز بروز زیاد گشته در میان طوائف نامدار آن دیار باوج بلندی و بالادستی رسید.

در سنه ۱۱۹۸ مطابق سال ۱۷۸۴ عیسوی آقامحمدشاه قاجار همه خصمان و مقابلان خود را یکایک استعلا ساخته و از دست ایشان ملکداری و لایات برداشته سگان ایران با و اطاعت نمودند و سلطنت او ده سال امتداد یافت و بعد برضای اقوام ایران برادرزاده او سلطان صاحبقران فتحعلیشاه بر سریر موروث جلوس تشریف فرمود. در کلی امور و مصالح بنی قاجار عدل و مرحمت را اعتماد اساس دولت ساخته، از این رهگذر قلوب اهالی ایران عموماً بدست آوردند. قبل از این در اجرای شرع و عرف قضات و حکام بلدان و نواحی بر رای و اختیار خود حکم فرمودندی و خلق الله را هر نوع ظلم و افترا رسانیده دل مردم را خراشیدندی. در این وقت هر دعوا و نزاع را با جد و جهد تمام و اکثر اوقات در حضور شاهزادگان تفحص و اقطاع می کنند.

سابقاً قضات جز رومی که فریقین میدادند اصلاً مواجب نداشتند، الحال شاه برای ایشان علوفه سالیانه معین نموده، تنبیه و تأکید بلیغ فرمود تا بهیچ وجه رشوت و الا تحفه جزوی از خلق نگیرند. در ایام پیشین فوج متعدد اهالی و متوطنان ایرانی بعلت جور و تعدی و بسبب کثرت باج و خراج اموال و املاک و صنایع بممالک اجنبیه برده ارتحال و ترک وطن کردند. اما در ایام شاهنشاه فرخنده قران مهاجران و اولاد ایشان و هم اهالی غربت از دور و نزدیک بتمکین ایران می آیند، زیرا که در هر جا برای امور تجارت و سایر صنایع سربستی کلی و حمایت خاص پادشاهی حاضر و موجود است. قبل از این ایرانیان هر کسی مذهب دیگر

داشت، اورا اکراه واجتناب میکردند. اکنون هرملتی باطوار و صنوف عبادت خود مشغول گشته و مساویاً زیر سایه خاقانی محی در شریعت یکی از دیگری فرق نمی بینند. مقدمتاً در اکثر ایالات ایران دزدان و سارقان بر سر راه نشسته کاروان و سیاحان میزدند و در تأدیب و تقدیم ایشان حکام تکاسل می کردند. اما امروز امنیت و اطمینان در عموم ممالک محروسه سلطان خواه در بلدان، خواه بر عرض جواد بدرجه کمال رسید. در باب ترتیب اساس حرب و تعلیم عساکر اطوار قدیمه بنظام جدید یعنی بقواعد فرنگستان مبدل گردید و قوانین مذکوره یوماً فیوماً بر خوی خلق تأثیر نموده سبب ترید راحت و اعتماد گشت.

و چون حضرت پادشاه جمجاه شاهزادگان و بیگلریگان و امرا و روساء ماموریتی و حکومتی عنایت فرماید، از ایشان حجت و عهدنامه میگیرد که حسب الموعود اطاعت بجای آورده امور و مصالح را بی تعصب اجرا کرده، مفاسد و مجارم را تعذیب نمایند. و حکام مشارالیه از ضابطان و کتخدایان و سائر عمال که در حفظ حکومت میدارند، حجات و تعهدات این معنی می طلبند که فسق و افترا بخود محروم و منع جور و جفا در عهد خویش ملزوم دانسته متکفل عمال وزیرستان شوند و اگر خلاف مراسم ذمت بکنند، مستوجب سیاست گردند.

اگر شاهنشاه معظم عنان دولت و قواعد عدالت بدین گونه مضبوط نگاه دارد، از طرف دیگر نواب و الا شاهزاده عباس میرزا که ولیعهد و نایب السلطنه نامزد است، در ولایات آذربایجان که حکومت آن حدود بدست آن والا با اختیار کلی داده اند، مجموع امور شرع و عرف را موافق قانون و خاطر خواهی و الدماجد بعمل آورده، روز بروز در تدبیر مصالح و ادراک علوم و فنون مترقی

می پذیرد.

الحال انتظام وقوانین سلطنت ایران بر این قرار است که رعایا ومالکان اموال واهالی مذاهب متفرقه در ظل حمایت خسروی سربست و آسوده گشته ، مرحمت پادشاهی در آفاق مشهور ومدکور افتاد واقوام آن اطراف بجهت دادآوری آن شهریار بیش از پیش مسدود وممنون میباشند وچون تصدیق این معانی لازم افتادیک دونقل که در این ایام وقوع یافت مرقوم کلك بیان خواهد شد.

در سنه ۱۲۲۹ هجری مطابق سال ۱۸۱۳ عیسوی خراسانیان بفرض استقلال عاصی شدند. این خبر بنفع شاه محمود سلطان افغانه رسید. خواست تا آن طغیانرا امداد دهد، که آتش فتنه در آن ولا خاموش نشود واولاد خود شاهزاده کامران باقشون لازمه بصوب خراسان فرستاد. خبر آن واقعه بر کاب همایون آمد و معروض امنای دولت گشته، شاه فرمود تا عسکر جمع کنند و اسماعیل خان طلایراسردار معین نموده ، بدفع طاغیان روانه کردند. چند روز گذشت که غفلتاً بدار السلطنه طهران خبر رسید که حاکم مازندران سلیمان خان قاجاریا غی شده اتفاق بخراسانیان کرده بود. شاه عساکر را کابی آراسته باستقبال دشمن بالذاة عزیمت فرمود و بعد از مقاتله ومحاربه چند ، درهرجامظفر شده ولایات خراسان وهرات تابنزدیک قندهار ضبط کرده، اهالی آن دیار باطاعت آورد.

سلیمان خان وخوانین خراسان وسائر طاغیان بگير آمده دست بسته وپای در زنجیر بحضور پادشاهی احضار کردند. شاه فرمود که در مواجهه رجال دولت شریعت آنها قطع داشته باشند و چون قصد نمود که اولاد دیوان سلیمان خان موافق قانون طی کنند ،

پرسید که بچه سیاستی مستحق است، ریش سفیدان در جواب گفتند که مستوجب قتل است. با وجود این حکم از راه مروت بر او شهنشاہ را رحمت آمد و از سر خون او گذشته فرمود که برای خبرت عالم بی چشم باشد و باقی طاغیانرا بخشیده و مرخص کرده باز بخدمت سلطانی قبول نمود.

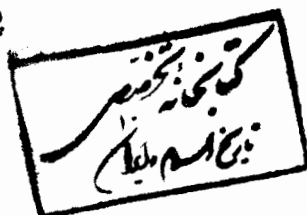
در سنه ۱۲۳۰ مطابق سال ۱۸۱۵ عیسوی در نواحی دارالخلافه طهران از عدم باران خشکی عظیم اتفاق افتاد و شیخ الاسلام آن پایتخت اگر چه نزد پادشاه و ابناى دولت اعتبار و احترامش بسیار بود، لکن از خاطر خواهی خسروی غافل و بی خبر که جمله ساکنان ممالک محروسه مساویاً در ظل مرحمت شهر یاری محمی باشند. شیخ مشارالیه خود بخود تدبیری اندیشید که مقبول خدای تعالی و پسند طبع همایون آید و در خانه خود دو بیست نفر از خلق فقیر جمع آورده ایشانرا وعظ کرد و گفت که با مسلمین شبهه نیست که قطع باران و خشکی زمین غضب خداست و سبب چنین بلا، سوی در شرب شراب و در شیره خانهای آرامنه مجوئید. باید این خرابا ترا خراب کنیم تا قهر الهی ساکت و خاموش شود. پس برویم و خانهای ناپاک بخاک یکسان سازیم. با سخنهای فتنه انگیز دسته مردم ناهشیار و زودرنج بتحریر و تحریق آمده باقیل و قال هجوم بمحاله آرامنه بردند و بحکم شیخ مومی الیه کلیسا و شیرخانه چند خراب کردند. سریعاً خبر این شورش بسمع پادشاه رسید. غیظ کرد و فرمود تا شیخ الاسلام و سائر مفسدانرا گرفته بحضور بیاورند. چون شنیدند که شاه از فعل ایشان در غضب شده بود فرار کردند و در اطراف شهر مخفی شدند و شیخ الام بقصد رهائی جان بجامع شاه عبدالعظیم گریخت و امین نشست. آن جامع پناهگاهی است که از پایتخت يك فرسنگ و نیم دور میباشد و



مادام که در آنجا مجرمان وهم قتال می مانند کسی برایشان دست نمی تواند زد . بعد از جست و جوی بسیار دوازده نفر گرفتند و بحضور آوردند . پادشاه باخشم فرمود که با مفسدان بحکم که و بکدام شریعت شمارا جرات و جسارت آمد که چنین غلط کردید . مگر شیخ الاسلام شاه شما و مالک ممالک ایران است که با و اطاعت نمودید . چون خلاف قاعده دولت و عکس رای مبارک پادشاهی بخود مأذون و جائز دانسته اید ، سیاست موافق همان قواعد برای شما معمول خواهد شد . بیرون بروید . و حکم فرمود تا بمقتضای قانون بی تعویق سزارسانند و مبلغ ۱۰۰۰ تومان بجهت تضمین بارامنه ادا کنند و بعد روسا و معتبران نصارا بحضور طلبید و خاطر جمعی داده گفت مطلب شاه این است که اقوام مساکن ممالک سلطانی هر کدام مذهب دارند با کمال فراغبالی و آسودگی زیر سایه خسروی زندگی کنند ، باید شریعت شیخ - الاسلام را منظور نظر خاقانی و ملزم همت مادانسته طایفه آرامنه بخوشحالی و بدعا گوئی پادشاهی مشغول باشند . پس از اظهار این مراتب مرحمت شاه فرمود که نیز مبلغ ۳۰۰۰ تومان از خزینه خاص شهریاری بروساء مذکور تسلیم کنند تا مناسباً میان ستمدیدگان تقسیم و ایضاً قرارداد کرد که کلیسا را تعمیر و اشیاء و اسباب را تجدید یا ترمیم کرده مجموع این اخراجات محسوب دفاتر خزینه عامره داشته باشند .

مرقوم شد در دارالسلطنه پاریس در شهر رمضان المبارک ۱۲۳۱ ( ۱۸۱۵ - م . ) صاحب نشان شیر و خورشید ایران - ملک شاه نظرزاده میرداود ضاوردیان .

پایان



տանալով և նսււազելով, նա կարիքից և մտահոգութիւնից վտանգաւոր կերպով հիւանդացաւ, և միայն նրա մահուան նախորդ օրն էր, որ նրան յայտնեցին, թէ նա իր դատը շահել էր և թէ ոռւսական գանձարանից նրան տարեկան 3000 ռուբլի թողակ էին յատկացրել»։ 40)

Իր անձնական գործերով զբաղուած լինելով հանդերձ Միւր Գաւթիթն ազդեցիկ գործունէութիւն է ցուցաբերում ազգային խնդիրներում, 1829 թուին պարտքերի տակ խրուած էջմիածնի հաշուետեսութիւնը նրա վերահասութեանն է յանձնուում։ 41) 1830 թուի Մայիսի 14-ին Երևանի նահանգապետ Իշխան Վասիլ Բեհրուզեանի հետ նրան տեսնում ենք էջմիածնում, կուսակալ Կոմս Պասկևիչի ցանկութեամբ Կարնեցի Սերովբէ վարդապետ Արարատեանին եպիսկոպոս ձեռնադրելու խնդրի կապակցութեամբ։ Գաւթիթ խանին այս գործի մէջ առնելու պատճառն այն էր, որ նա «սիրելի էր թէ պատրիարքին և թէ միաբանաց»։ 42) Ինքը Սերովբէն իր ձեռնադրութիւնից յետոյ Պասկևիչին գրած նամակում գովասանքով է խօսում Գաւթիթ խանի ընձեռած օժանդակութեան մասին։ 43)

Վստահօրէն Գաւթիթ խանի այդ ժամանակաշրջանում ունեցած գործունէութեան վերաբերեալ աւելի կարևոր տեղեկութիւններ պիտի լինեն գանազան արխիւներում և մանաւանդ նրա կալուածատիրական օտուար գործում, որը մի քանի տարի առաջ Հայաստանի Մատենադարանը ձեռք բերեց մասնաւոր մի անձից։ Այդ գործը կազմել է հենց ինքը Գաւթիթ խանը «ԺԹ՝ դարի 50-ական թուականներին իր ժառանգական իրաւունքները հաստատելու համար»։ 44) Մենք վստահ ենք, որ այդ նիւթերի հրատարակումը ոչ միայն անհրաժեշտ լոյս կը սփռի Միւր Գաւթի և իր պայազատ տոմի գործունէութեան վրայ, այլև կարևոր ներդրում կը հանդիսանայ հայոց նորագոյն պատմութեան մի շարք հետաքրքրական խնդիրների համար։ Սիրում ենք յուսալ, որ այդ երախտաւոր աշխատանքը յօժարութեամբ կը կատարեն Հայաստանի մեր ձեռնհաս բանասէրները, իսկ մինչ այդ մենք խուսափում ենք այս ուսումնասիրութեան սահմաններն երկրորդական նիւթերով ընդարձակելուց։

Վերջացնելուց առաջ պիտի խոստովանենք, որ հակառակ մեր որոնումների, մեզ յաջողութեց ճշդել Միւր Գաւթի ծննդեան և մահուան թուականները, թէև իր գործունէութեան ժամանակաշրջանը մեզ իրաւունք է տալիս ենթադրելու, թէ նրա ծնունդը պիտի տեղի աւնեցած լինի 1770-ական թուականներին, իսկ մահը՝ 1850-ական թուականներին։ Թեհրանի Սուրբ Թադէոս Բարդուղիմէոս եկեղեցու քակում կայ մի համեմատաբար անշուք գերեզմանաքար, հետեւեալ արձանագրութեամբ․

Ա Ս Պ Ե Տ  
Մ Ե Լ Ի Ք Շ Ա Ը Ն Ա  
Չ Ա Ր Ե Ա Ն  
Հ Ա Ն Գ Ե Ա Ի  
1 8 5 3 Ա Պ Ր Ի Լ

միջև: Կ. Պալի ճանապարհն ընտրելու պատճառն այն էր, որ Աբբաս Միրզան ցանկանում էր ուղղակի բանակցել Պետերբուրգի հետ, իսկ Կովկասում նեոնեոդ ռուս իրխանաւորները Պարսից դեսպաններին թոյլ չէին տալիս Ռուսաստան անցնելու: 1826 թուի Հոկտեմբերի 7-ին Միր Գաւթին Աբբաս Միրզայի պատուէրով մի նամակ է գրում Աւստրիայի Իշխան Մետտերնիխին և նրանից խնդրում է, որ Պարսկաստանի դատը պաշտպանի: Միր Գաւթի այս շրջանի գործունէութեան վերաբերեալ մեծ թուով փաստաթղթերի պարսկերէն բնագրերը կամ թարգմանութիւնները տեղ են գտել ժամանակակից մի հաւաքածոյի մէջ, որից օգտուելով հանգուցեալ Սայիդ Նաֆիսին մի երկար շարք գետեղում է իր «Ժամանակակից Պարսկաստանի հատարական և քաղաքական պատմութիւն» անունով գրքի երկրորդ հատորում: 37) Այդ փաստաթղթերը հաւանաբար ժամանակին Աբբաս Միրզային են մատուցուում Միր Գաւթի կողմից, որպէս զեկուցում իր առաքելութեան: Ստամբուլում Միր Գաւթին ամիսներ շարունակ բանակցութիւններ է վարում տեղի ռուսաց դեսպանատան և Ռուսաստանի արտաքին գործոց նախարարութեան հետ՝ Պետերբուրգ անցնելու արտոնութիւն ստանալու համար, սակայն այդ բանակցութիւնները դրական արդիւնքի չեն յանգում և ողւս հիւպատոսը մերժում է նրան իր կողմից մուտքի անցադիր տալ: Վերջապէս, Գեկտեմբերին, ռուսաց կայսեր կողմից նրան պաշտօնապէս տեղեկացնում են, որ ոչ մի պայմանով չի կարող մուտք գործել Ռուսաստան և որ ապագայ ընթացք բանակցութիւնները պիտի վարել Վրաստանի փոխարքայի հետ: 37) Իրերի այս կացութեան մէջ Միր Գաւթիը ստիպւում է ձեռնառնայն Պարսկաստան վերադառնալ: 38)

Թուրքմէնչայի յայտնի պայմանագրով, կնքուած 1828 թուի Փետրուարի 10-ին, ամբողջ Անդրկովկասն անցնում է ռուսական տիրապետութեան տակ և ցարական կառավարութիւնը մերժում է ճանաչել մելիքների վաղեմի իրաւունքները: Մասնաւորապէս ծանր հարուած է հասնում Մելիք Շահնազարեաններին, որոնց կալուածների մի խոշոր մասը սեփականացնում է երեխայութիւնից նրանց պաշտպանութիւնը և քարերարութիւնը վայելած Իշխան Մադաթովը: 39) Ըստ երևոյթի Միր Գաւթին իր կեանքի մնացածն առաւելապէս նուիրում է իր տոհմի բռնագրաւուած իրաւունքները վերականգնելու գործին: Գեղաքքունեաց մելիքները նրան լիազօրում են ռուսական դատարաններում հետապնդելու իրենց դատը, վստահ լինելով, որ իր զիւանադիտական լայն փորձառութեամբ նա լաւազոյն մարդն էր այդ գործը յաջողութեամբ ի կատար ածելու համար: Հակառակ անմիտելի փաստերի և քաղաքի վաւերացումների, սակայն, այդ գոտն երկար տարիներ ձգձգուում է, պատճառ գտնելով ուժերի և միջոցների հսկայական վատնումների: Եթէ հաւատանք պրոֆ. Թումայեանին, «... նա ստիպուած եղաւ գաղտնի կերպով ծախելու իր կահ-կարասիքը և նոյնիսկ պատուոյ այն սուրը, որ նա ստացել էր Նապոլէոնից: Վերջապէս, չափազանց աղքատ

զին Գեորջու, որ ի վաղ ժամանակաց հետէ արքայական հրովարտակօքն Սէֆեանց, ի ձեռս իշխանութեան Մելիք-Շահնազարի Շափուրեանց և որդւոց նորա է լեալ, մեք ևս ի յայսմ ամի առ ի կարգաւորել զհին կանոնս և ուղղել զայն ամենայն կարգադրութեամբ և ըսլոր գործոցն անտի: յիշեալ բարձրատիճանի կառավարութեանն, որ է յորդոց Մելիք Շահնազարի, յանձնեմք, զի որպէս որ հարկն է և արժանն և բանականութեան նորա պատշաճի, ի կարգադրել զգթօս անտի և ինչ ի հասեցցուցանել զըսլոր ժողովուրդան, զգովանի ջանացողութիւն իւր ի գթօք դիցէ. զվճն պատահալս ի միջի նոցա, յատուկ քննութեամբ վերահասութիւն արարեալ, համեմատ օրինի և կանոնի վերջացուցէ և զմեղաւորսն պատժեցէ, զի մի որ վստահացի գործել զընդդէմսն իրաւանց, որ Աստուծով յիշեալ նահանգն ստացեալ զնորոգութիւն, ժողովուրդք ի հանգստութեան լեալ, աղօթեցին վասն տէրութեանս»: 33)

Հրովարտակի շարունակութեան մէջ Աբբաս Միրզան որոշում է Մելիք Շահնազարեաններին իշխանութեան սահմանները, ապա առանձնաշնորհումներից զրկում է «այնոքիկ որք ի յորդոցն Մելիք Շահնազարի փախուցեալ և ի տէրութենէ Պարսից յերեսս դարձուցեալ են»: Սակայն Միր Դաւիթը ջանք չի ինչայում նրանց գրութիւնն ևս պարզել, այնպէս որ Դաւիթը 1824 թուին նա գնում է Թիֆլիս և Կովկասի կառավարչապետ Չորովար Երմոլովից թոյլտուութիւն է խնդրում Ռուսաստան ապաստանած որոշ հայ մելիքների իրենց հայրենի Գեղարքունիքը վերադառնալու համար: 34)

Յաջորդ տարուայ զարնանը Միր Դաւիթն Թեհրանում հանդիպում է քրիստոնէացած հրեայ միսիոնար գթքտ. Ջոզէֆ Վոյֆֆը, որն ըստ ամենայնի բարձր է գնահատում հայ դիւանագետի մտաւոր կարողութիւնները, թէև նրան Պարսից արքունիքում տեսած լինելով, սխալմամբ մահմեդական է համարում:

«Դաւիթ խանը», — գրում է նայ — «մի անձնաւորութիւն էր քաջատեղեակ Քրիստոսի եկեղեցու պատմութեան և նրա հեղինակներին, ինչպէս օրինակ Եւսեբիոսին, Բարոնիոսին և Ֆրանսուայի Չլէորիին: Նա ծանօթ էր այս մարդկանց զրուածքներին, որն արգարև զարմանալի էր, և քաջատեղեակ՝ Քրիստոսի եկեղեցու մէջ մուտք գործած հերետիկոսութիւններին: Եւ թէև ինքն անձամբ մահմեդական էր, նա հետեւեալ չափազանց անակընկալ դիտողութիւնն արեց, թէ Մուսամմազը կարծես աշակերտն էր եղել Կերինթոսի և Արիոսի»: 35)

1826 թուի սեպտեմբերին Միր Դաւիթը նորից երևան է գալիս ղեկավարութեան պաշտօնով: Այս անգամ Աբբաս Միրզան փորձում է նրան Կ. Պոլսի ճանապարհով Պետերբուրգ ուղարկել, բուս-պարտկական սահմանային վճեքի կապակցութեամբ, ցարական կառավարութեան հետ բանակցութիւններ վարելու և Պարսկաստանի տեսակէտները պաշտպանելու համար, մի ժամանակ՝ երբ փաստօրէն պատերազմական վիճակ էր տիրում կողմերի

և Ֆրանսերէն լեզուներով հրատարակուած է մի փոքրիկ հատոր, որի հայերէն խորագիրն է. «Տեղեկութիւնք ի վերայ այժմեան վիճակին Պարսկաստանի, ի լեզու պարսիկ, հայ և զաղղիացի, ի Միր Տաւուտ Ծատուրէ, Լանկլեսէ և ի Ջրպետէ»: Ֆրանսերէն ենթախորագրի տակ նա իրեն ներկայացնում է որպէս «Chevalier des Ordres du Soleil et du Lion, envoyé en France en 1816»։<sup>31</sup>)

1822 թուի աշնանը Քաղիաղեանը նորից առիթ է ունենում Միր Դաւթին հանդիպելու, այս անգամ Հաղպատի Ս. Նշան վանքում, ուր առանձնացել էր Եփրեմ Կաթողիկոսը՝ հայրապետական աթոռից հրամարուելուց յետոյ:

«Ապա եկն անդանօր և մեծանուն Դաւիթ խան Ծատուրեան Դեսպան 'ի կողմանէ Պարսից 'ի Քաղղիա գնացեալ, և առ յապայն զիրաւունս տանուտիրական իշխանութեան իւրոյ 'ի վերայ Քեղարբունեաց հաստատեալ ի դիւանի կայսերութեան Ռուսաց, վասն շառաւիղ զոլոյն իւրոյ սերնդոց Սուլիանայ կինաւուրց Տեառն երկրին: Այս հոյակապ պայաջատ, 'ի սակս սակաւութեան սենեկաց՝ հիւր տուաւ զրազրատան տեղւոյն, յորում ենն քնակէի: Քաղցր և իշխանավայելուչ բարբ նորա, հանրածանօթ տեղեկութիւնք աշխարհաշուջ մտացն, և քուսումնարութեանն սովորոյթ, բազմօք բացին զմիտո իմ: 'ի մասնաւորի պատմեաց ինձ սա զվարս Ռոքինստնի Քրուզայ՝ զոր զեռ չէի տեսեալ. և յաւել 'ի նա զհրաշակերտս և զգովանիս 'ի գիտութեանց մեծի մայրաքաղաքին Պարիսայ, և զարուեստիցն դիւտս յեղուլ 'ի լսելիս իմ: Մանուկ անլուր այնպիսեաց՝ այնքան սաստիկ հարայ 'ի սէր երթալոյ անդր, և վտանգաց 'ի վտանգս անկանելոյ՝ մինչև աղերս 'ի վերայ աղերսանաց գրեալ մատուցի ամեներան հայրապետին Եփրեմայ, թողուլ զիս ազատ 'ի շուրջ աշխարհի»: (32)

Այս անգամ Քաղիաղեանին յաջողում է Էջմիածնից մեկնելու արտօնութիւն ստանալ, սակայն բախտը նրան առաջնորդում է ոչ թէ ղէպի Փարիզ, այլ ղէպի Կալկաթա:

1824 թուի Յունուար 9-ին (7 Ջամադի-օլ-սափալ, 1239 թ.) Միր Դաւիթն Աքքաս Միրզայից ստանում է մի հրովարտակ, որով մի անգամ ևս հաստատում են նրա տոհմի մելիքական դարաւոր իրաւունքները: Այդ հրովարտակի մէջ Աքքաս Միրզան մեծ զովասանքով է խօսում Միր Դաւթի կարողութիւնների մասին: Հետեւեալը թարգմանութիւնն է հրովարտակի առաջին մասի, որն ի ղէպ հետաքրքրական լոյս է սփռում մելիքական իրաւասութիւնների վրայ:

«Մեր բարձր հրաման եղև զի ըստ առատութեան խնամոց լուսաւորեալ սրտի մերոյ ի մասին բարձրաստիճան և գերադահ և հաւատարիմ ընտրելոյն ի մեծամեծս ազգին քրիստոնէից Դաւիթ խանին և վասն յայտնի լինելոյն արժանաւորութեան և բանագիտութեան նորին, լոյս խնամոց արեգակնափայլ սրտի մերոյ ծագեալ առ նա, ղկառավարութիւն նահան-

էր մէլիք Շահնազարս յազգէն Հայոց՝ և հաւատով քրիստոնեայ, իշխան հզօր և փառաւոր, որ արար հիւրընկալութիւն շահին որպէս վայելէ թագաւորի՝ և էր ինքն բարեկամ և մտերիմ և արգոյ առաջի թագաւորին: Վասն որոյ և թագաւորն պատուական և ազնիւ զգեստուք շքեղացուցեալ խիւսյեաց, և պարզեաց նմա գիշխանութիւն մէլիքութեան գաւառին, և այլ ևս դաստակերտս և գեղօրայս ետ նմա և եղբարց նորա: Եւ հաստատուն նոճոս գրեաց և կնքեաց թագաւորական կնքով և ետ նոցա զի անփոփոխ լիցի ժառանգութիւնն այն նոցա և գաւազաց նոցա յազգէ յազգ մինչև յաւիտեանս: 27)

Մէլիք Շահնազարս իր հերթին սերւում էր Գոփեան իշխանական տնից, որի սերունդն իր անունը վերցրել էր Զաքարէ Ամիրսպասալար և Իւսնէ Աթաբէկ իշխանների բոյր Գոփի անունից: Գոփը, Զաքարեան Սարգիս Իշխանի զուտորը, ամուսնանում է Ծարի հայազգի իշխան Հասանի հետ և իր անունը տալիս է այդ տոհմին, որի իշխանութիւնը 13-րդ դարում տարածւում էր Թարթառ գետի վերնազաւտոից բացի նաև Սիւնիքի Սողք գաւառի վրայ (Սևանայ լճից հարաւ-արևելք): 28)

Միր Դաւթի Փարիզ վերադառնալուց յետոյ մենք այլևս նրա մասին ուրիշ յիշատակութեան չենք հանդիպում մինչև 1816 թիւը: Եթէ ունեցել է նա որևէ ազգային կամ դիւանագիտական գործունէութիւն, այդ մասին բոլորովին լուռ են գէթ մեր ձեռքի տակ եղած աղբիւրները: Առանց մանրամասնութեան մէջ մտնելու չեղտենք, որ մենք հաւաստի չենք համարում Ռուզաթ-օս-Սաֆայի այն տեղեկութիւնը, ըստ որի Դաւիթ խանն ուղեկցում էր 1806 թուին Նապոլէոնի կողմից Թեհրան ժամանած պաշտօնական դեսպան Ամէղէ Ժուբերին: 29) Ժուբերի արկածային դեսպանութեան մէջ, սակայն, հայերն իրենց դերն են ունեցել: Որին թերևս անդրադառնանք մի այլ առիթով:

1816 թուին, սակայն, մենք Միր Դաւթին հանդիպում ենք Ս. Էջմիածնում, ղեկի Փարիզ իր ուղևորութեան ճանապարհին՝ որպէս պաշտօնական դեսպան պարսից պետութեան: Մեսրոփը Թաղիաղեանն իբրև ականատես այսպէս է գրում իր «Պատմութիւն Պարսից» աշխատութեան մէջ.

«Ն 1806, արքայն Պարսից դեսպան առաքեաց 'ի Պարիս, և շարունակեաց զայն ցամն 16 երբորդ. յորում մեծանուն իշխան Հայկազուն Դաւիթ Մէլիք Շահնազարեան, այր Գաղղիարէնագէտ և հմուտ իրողութեանց Եւրոպայ՝ առաքեցաւ 'ի դիմաց թագաւորին նոտիլ դեսպանութեամբ 'ի Պարիս: Որ զճանապարհայն եկեալ յէջմիածին, ունկն մատոյց հեղութեամբ միում 'ի ճառից իմոց՝ յատենի Հայրապետին Եփրեմայ. և խնդրեաց 'ի նմանէ արձակել զիս, զի տարցէ ընդ իւր 'ի Գաղղիա յուսմաւնս պէտպէս գիտութեանց աշակերտակցութեամբ Խաչատրոյ քեռորդուոյն իւրոյ: Այլ չեղև հնար»: 30)

1817 թուին, — ընկերակցութեամբ Յակոբ Շահան Զրպետեանի և Լուդովիկոս Մ. Լանզլէսի, — Միր Դաւիթը Փարիզում հայերէն, պարսկերէն

յ 3-դ ասուր փետրվարի 1861 ամի հիմնեցելոյ ի վերայ խնդրագործութեան բնակչի Շուշուայ դաւառի Ջրաբերդ դաւառակի Վերինշէն գեղջ Ասլան բէկի Ռուստամբէկեան Մէլիբ-Շահնազար-Շահֆօբեանց վասն այն թէ արդէն երեւի 'ի հաւաքեալ օրինաւոր եղանակաւ հաւաստութեանց՝ ազգապետ սերնդոց նորա է Մէլիբ Շահնազար Շահֆօբըն, յորմէ ծնեալ են Մէլիբ Եավրին և Եաւրի Աղայն, ի Մէլիբ Եավրինն ծնեալ է Մէլիբ Աստուածատուր, յորմէ ծնեալ են Միբ-Գաւիթ-խան և Բապայ բէկն, ի Եավրի աղայնն ծնեալ է Նազտի բէկն, յորմէ և ծնեալ է Միանսար բէկն, ի Բապայ բէկնն ծնեալ են Ռուստամ բէկն և Առուշան բէկն, ի Ռուստամ բէկնն ծնեալ են Ասլան-բէկն և Բէկլար բէկն, յԱսլան բէկնն ծնեալ են Միբգաջան բէկն և Բալայ բէկն և ի Բէկլար բէկնն ծնեալ են Բալասան բէկն և Սերկէյ բէկն: Ստուգութիւն որոյ վկայէ Լուսաւորչական Հայոց վիճակայի՛ն Կոնստանտնուպոլսոյ Նարաբադու ստորագրութեամբ և դրոշմամբ արբուսի կնքոյ, ի 19 Ապրիլի 1861 ամի 'ի Ք. Շուշի:

№ 871

Անդամ Կանսխտորիայի Տէր Իսրայէլով  
Քարտուղար Մէլիբ Շահնազարեանց» 25

Հաւանաբար վերի ճիւղազրուութիւնն անթերի չէ, քանի որ զբքի հեղինակը տողատակի ծանօթութեան մէջ յիշում է թէ Բէկլար-բէկից ծընւած են (բացի Բալասան և Սերկէյ բէկերից) Ջաւատ-բէկ, Նազար-բէկ և Առուստամ-բէկ, իսկ Ասլան-բէկից ծնուած են Պաւլի-բէկ և Ջիւմշիւտ-բէկ: Գրանով հանդերձ այդ վկայագիրը վաւերական լոյս է սփռում Միբ Գաւթի ծագման վրայ:

Վերոյիշեալ վաւերագրից յետոյ հեղինակն աւելցնում է. «Մի հաստ և հին թղթի վերայ վիճագրուած է Միբ-Գաւիթ-խանի պատկերն՝ Պարսից Շահիցն շնորհուած տիտղոսի ժապաւէնով և պարսկական աստղանիշ շքանշանով: Պատկերի տակ վիճագրուած է. «Միբ Գաւիթ խան Ծատուրեան ի տանէ Մէլիբ Շահնազարեանց Մազրայի. ասպէտ\*) առաջին աստիճանի կարգացն Արեգական առիւծոյ Պարսից Արքային, ևն. երբեմն դեսպան 'ի կողմանէ նոյն արքայէ առ թագաւոր Փռանցիու 1816 թուին»։ Տպուած է նաև նոյնի գաղղիերէն թարգմանածն»։ 26)

Յայտնի է հայոց պատմութիւնից, որ Մէլիբ Շահնազարեանների նախահայրն է եղել Մէլիբ Շահնազարը, որի մօտ Շահ Արքաան իջևանում է 1606 թուին: Այս առթիւ Առաքել Գաւրիթեցին գրում է.

«Ելեալ շահն ի Թիֆլիսու գնաց ի դաւառն Գեղամայ և բանակեցաւ անդէն բանակն արքունի. և ինքն Շահարաան իջևանեցաւ ի տան մէլիբ Շահնազարին, որ էր ի գիւղն Մազրայ, բնական ի նոյն գեղջէն: Եւ

\*) Սոյն ուսումնասիրութեան մէջ բերուած բոլոր վաւերագրերի ուղղագրութիւնը պահուած է նոյնութեամբ: Ջ. Հ.

առանց ազբիւր յիշելու, նրա ծննդավայրը նշանակում է Նոր-Ջուղան, Վճայրը յդի վիճակի մէջ գերի տարուած ըլլալուն համար»։ 21)

Այս տեղեկութիւնները վստահօրէն չեն համապատասխանում իրականութեան, քանի որ Միր Գաւթի ծննդեան ժամանակաշրջանում դէպի Ջուղա գերութեան հարց չկար։ 18-րդ դարում գերութեան դէպքեր եղել են 30-ական թուականներին՝ Նադեր Շահի կողմից դէպի Խորասան և դարավերջին՝ Աղա Մուսաձամազ խանի կողմից, Վրաստանը գրաւելուց յետոյ։

Զափազանց անվստահելի են նաև Ալլոյսաճեանի յաջորդ պարբերութեան առաջին մասերը։ «Գաւթի հայ և պարսիկ լեզուները Սպահանի մէջ կը սորվի և 14—15 տարեկանին, մօրը մահէն ետք, կ'երթայ Պաղտատ, ուր կը գորացնէ իր պարսկերէնը և կը սորվի արաբերէն և Պաղտատի մէջ կը վարէ Ֆրանսայի փոխ-հիւպատոսի և պարսիկ հիւպատոսի գործակատարի պաշտօնները։ Անկէ կ'անցնի Փարիզ, իր ուսումը կատարելագործելու, մանաւանդ ֆրանսերէնը հիմնովին ուսանելու համար։ Նաև կը ծանօթանայ Շահան Զրպետի հետ, որ Արևելեան Լեզուաց Վարժարանին մէջ Հայերէնի դասատուն էր»։ 22)

Պրոֆ. Թումայեանը քաւարարւում է միայն յիշելով, թէ պարսկերէն և արաբերէն լեզուները տիրապետելուց յետոյ Միր Գաւթիը գնացել էր Փարիզ՝ ֆրանսերէն սովորելու նպատակով։ Այդ ժամանակ Նապոլէոնը դիմում է Յակոբ Շահան Զրպետին, որը Փարիզի Կայսերական Ճեմարանում հայերէնի դասախօս էր, և խնդրում է, որ լեզուին և երկրին ծանօթ մի քանակնաց յանձնարարէր յատուկ մի առաջելութեամբ պարսից արքունիքն ուղարկուելու համար։ Զրպետն էլ յանձնարարում է Միր Գաւթին։ 23)

Մակար եպիսկոպոս Բարխուդարեանցն իր «Արցախ» անունով աշխատութեան մէջ, Գիւլիստան գաւառի Վերին-Շէն գիւղի մասին խօսելիս, մի առանձին քաժին է յատկացնում Մելիք Շահնազարեաններին։

«Գիւղումս բնակում է», գրում է նա, «Բէկլար-բէկ Մելիք-Շահնազարեանց Շահփուրեանցն, որի նախնիքն ևս Մեծ-Մազրա գիւղից փոխադրուած են Արցախ, նախ բնակութիւն հաստատած Աւետարանաց աւանում, ապա Շուշում, ապա Թիֆլիզում և հուսկ յետոյ գիւղումս։ Մելիք-Շահնազարեանների այս ճիւղի պատմութիւնն այնպա մնացած է զրականութեան, վասն որոյ գետեղում եմ հետեւել վաւերաթղթերը իբրև նիւթ ապագայ պատմութեան»։ 24)

Աղա կցում է երկու վկայականներ, որոնցից առաջինը (1860 թ. Մայիս 3) վերաբերում է Առուստամբէկ Բապայրէկեան Մելիք Շահնազարեանց Շահփուրեանցին, իսկ երկրորդը հետեւեալն է․

«Ըստ հրամանի Նորին Կայսերական մեծութեան ինքնակալին ամենայն Ռուսաց տուաւ այս ի Լուսաւորչական Հայոց կանխտարիէս Ղարաբաղու համաձայն օրագրական սահմանադրութեան Նորին կայացելոյ



խաղացումն Անդրկովկասում, Ֆաթհ-Ալի Շահին մղում են վերաքննելու իր արտաքին քաղաքականութիւնը և լրջօրէն իր ուշադրութիւնը դարձնելու Նապոլէոնի վրայ: Պարսկաստանը կարիք է զգում գինեւորական և տնտեսական օգնութեան, պատուար կանգնելու Ռուսաստանի ծառայման դէմ, իսկ Անգլիան իր օգնութեան համար նախ առաջարկում է չափազանց ծանր պայմաններ, ապա աւելի ուշ, 1805 թուին, Ռուսաստանի հետ դաշնակցելուց յետոյ գրեթէ ձեռնպահ դիրք է բռնում:

1804 թուի Սեպտեմբերին Ֆաթհ-Ալի Շահն Երևանում հանդիպում է ունենում Դաւիթ Դ. Կաթողիկոսի հետ և նրանից օգտակար տեղեկութիւններ է ստանում Նապոլէոնի մասին, որ նոյն տարուայ Մայիսին պաշտօնապէս կայսր էր յայտարարուել: 16)

Մինչ այդ, Փարիզից ստացուած հրահանգների համաձայն, Բաղդադի Ֆրանսական հիւպատոս Ժան Ֆրանսուա Ռոսսոն (Jean François Rousseau), որն ի ղեկ Միր Դաւթի առաքելութեան մէջ էլ որոշ դեր էր խաղացել, շփման մէջ է մտնում պարսից կառավարութեան հետ, նոր բանակցութիւնների ղուռ բանալու նպատակով: Համաձայն Լոնդոնի արտաքին գործոց նախարարութեան արխիւում պահուած մի նամակի, Միրզա Բողոբզը գրում է Բաղդադի անգլիական ներկայացուցիչ Սըր Հարֆորդ Ջոնսին (Sir Harford Jones), թէ «Ֆաթհ-Ալի Շահն Երևանի առաջին ճակատամարտի ընթացքում 1219 (1804) թուին Ֆրանսիայ կայսեր նամակները ստանում է երկու հալ վաճառականների միջոցով»: 17)

Այդ նամակների մէջ Ֆրանսական կառավարութիւնն ակնարկներ է անում զոյգ երկրների միջև բարեկամական կապերը վերականգնելու խնդրին և Նապոլէոնն առաջարկում է երկու կողմից միասնաբար յարձակում գործել Ռուսաստանի վրայ: 18)

Ի պատասխան այդ գրութիւնների, թէ անկախ դրանցից, Ֆաթհ-Ալի Շահը Թուրքիայի Ֆրանսական զեսպան Մարշալ Բրունի (Maréchal Brune) միջոցով Նապոլէոնին մի նամակ է գրում և Կ. Պոլիս է ուղարկում մի հայ բանագնացի ձեռքով, որը մեզ յայտնի է Ossèph Vassilovitz անունով 19), և որն ըստ Ամէզէ Ժուրբերի՝ իրեն ներկայացնում է որպէս մի վաճառական: 20)

Այդ նամակը, Թարգմանութեան հետ միասին, 1805 թուի Յունւարին հասնում է Նապոլէոնին և սկիզբ է դնում Ֆրանս-պարսկական փոխադարձ յարաբերութեանց մի բեղուն շրջանի, որի պատմութիւնը հետաքրքրական լինելով հանդերձ, զուրս է սոյն ուսումնասիրութեան սահմաններից:

Ո՞վ էր, սակայն, Միր Դաւիթ Մէլիք Շահնազարեանն և ի՞նչ պայմաններում նրան վիճակուեց նախակարապետը հանդիսանալ Ֆրանս-իրանական արդի դիւանագիտութեան:

Հայ բանագիրութեան աջնաջան վաստակաւոր Արշակ Ալպոյաճեանը,

ներից մէկում: 11) Հետագայ տողատակի ծանօթութեան մէջ աւելի մանրամասնօրէն անդրադառնալով այդ առաջարկներին, Ռոբինսոնը գրում է. «Այս նամակները մատուցւում են Շահրոսի անունով մէկի կողմից (այստեղ Շահրոսի անունը վստահօրէն Միր Գաւթի տոհմի մի այլ կոչման՝ Շահիբօբի աղաւաղումն է. Զ. Ը.): որը Փարիզ էր ճամբորդել իր անձնական գործերով և այնտեղ մեծ ուշադրութեան էր արժանացել Ֆրանսական պաշտօնական շրջանակներում: Սկզբում ընդհանուր կարծիքն այն էր, որ նրանք հարազատ գրութիւններ էին. սակայն յետոյ այնպիսի պարագաներ ի յայտ եկան, որոնք տեղի տուեցին կասկածի, թէ նրանք բղիւսւմ էին դիւանագիտական ստորագոս պաշտօնեաների մի խմբակի կողմից, որոնք «Հիւպատոսական գործակալներ» անուան տակ մնացել էին Սիւրբալայում, — այդ երկրի Ֆրանսական ուժերի պարզումից յետոյ, — և որոնք երկար տարիներ շարունակեցին հետապնդել թաղաքական արկածախնդրութեան անհանդիստ մի ուղի, հետագայում սաղորանքների մի կատարեալ ցանց տարածելով ամբողջ Արևմտեան Ասիայի վրայ»: 12)

Այս բոլոր վկայութիւնները բնաւ կասկած չեն թողնում, թէ Միր Գաւթի առաքելութիւնն առ նուազն կիսապաշտօնական բնոյթ էր կրում և նոյնիսկ եթէ դեռպահանջան լիազօրութիւններ չուներ, սկզբնական մի փորձ էր նախադուռը բանալու Ֆրանս-իրանական աւելի լուրջ բանակցութիւնների առջև: Եթէ Միր Գաւթին աւելի մեծ յաջողութիւն չուներ, պատճառն այն չէր, անշուշտ, որ Պարսկաստանում նրա բերած թղթերը կարդացող չկար, այլ այն, որ պարսից կառավարութիւնը հէնց նոր մի դաշինք էր կնքել Նիդհաստանի կառավարութեան ներկայացուցիչ Կապիտան (յետոյ պարսից երկատոր պատմութեան յայտնի հեղինակ, Սըր Ջոն) Մալքեմի հետ և իր թաղաքական յոյսերը կապել էր Մեծն Բրիտանիային: Յիշուի, Աբբաս Միրզայի նախարար Միրզա Բոզորգը կտրականօրէն յայտարարում է, որ «Եթէ Բոնապարտն էլ անձամբ Խեհրան գայ, նրան թոյլ չի տրուի Տիեզերքի Կենտրոնի (Ղեբլա Ալամ) տեսութեան արժանանալու» 13): Այս կապակցութեամբ հետաքրքիր է նկատել, որ իր անունով յայտնի դարձած զաշնագիրը ստորագրելուց յետոյ (Յունուար, 1801), Կապիտան Մալքեմը համոզում է Ֆարս-Ալի Շահին մի ֆարման հրապարակել, որով նահանգապետներին խստիւ հրահանգւում էր ոչ մի պայմանով թոյլ չտալ Ֆրանսացիներին իրենց իրաւասութեան ենթակայ սահմաններն օտք կոխել, աւելացնելով թէ «Գուրջ բոլորովին ազատ էք և հրաման ունէք նրանց անարգելու և սպանելու» 14): Այս փաստերի դիմաց զարմանալի է, որ որոշ հեղինակութիւններ, — ինչպէս Ալի Աբբաս Բիհան իր «Իրանի թաղաքական և դիւանագիտական պատմութիւն» գրքի մէջ 15), — Գաւթի խանի առաքելութեան ձախողման բուն պատճառներն անտեսելով, դեռ կրկնում են Թեհրանում Ֆրանսագէտ չիլինելու անհիմն ու անհեթեթ վարկածը:

Ինչևիցէ, հետագայ դէպքերը, մասնաւորապէս Ռուսաստանի առաջ-

բանի որ այդ ժամանակ մէկը չկար, որ կարողանար այդ գրութիւնը կարգալ և նամակի պարունակութիւնը հասկանալ, հարկադրաբար ծրարը չբացած վերադարձնում են նամակաբերին և նրան յետ են ուղարկում (իր երկիրը)»<sup>7</sup>):

Նոյն հեղինակը մի քանի տարի յետոյ, 1883 թուին, իր «Մանթակէմ նասէրի» գրքում, հաւանաբար Ռուզաթ-օու-Սաֆային հետևելով, բնութարարի այլ կերպ է մեկնաբանում դէպքերը. «Այս տարուայ մէջ (1217) Բաղդադի հայ վաճառականներից Սօջա Դաւիթ անունով մէկի միջոցով Յըրանսիայի Առաջին Հիւպատոս Նապոլէոն Բոնապարտի կողմից մի նամակ է հասնում Նորին Վեհափառութեան: Սօջա Դաւիթը խանութեան տիրոջ աստուայով ուղևորում է Ֆրանսիա, իր հետ տանելով այդ նամակի պատասխանը»<sup>8</sup>):

Անգլիական աղբիւրներից Ռոբերտ Գրանտ Վատսոնի իր Ղաջարների նուիրութեամբ հանրածանօթ պատմութեան մէջ (1866) հեղինակն շեշտով է յիշատակում Միր Դաւթի առաքելութիւնը. «Մենք տեղեկանում ենք թէ Հիջրէթի 1216 (Փրկչական 1801) թուին մի հայ վաճառական, որ Բաղդադից Թեհրան էր եկել, յայտարարում է թէ հաւատարմազբեր է կրում Նապոլէոն կայսեր կառավարութեան կողմից: Բայց Թեհրանում ոչ ոք չի կարողանում վերծանել Ֆրանսերէն գրերը, որոնցով շարադրւած էին նրա նամակները, ուստի այդ ինքնակոչ ղեսպանը ստիպւում է համակերպուել այն անտարբերութեան, որից իր արտաքին տեսքն և իր շքախումբը բաւարար չէին իրեն ազատելու»<sup>9</sup>):

Անգլիացի մի այլ հեղինակ, Բեհիստունի բնեռագիր արձանագրութեան վերծանող և Թեհրանի երբեմնի բրիտանական ղեսպան Սըր Հենրի Ռալֆսոնը, որը 19-րդ դարի պարսկական քաղաքական կեանքը յատուկ ուսումնասիրութեան առարկայ էր դարձրել, իր «Անգլիան և Ռուսաստանն Արևելքում» աշխատութեան մէջ (1875 թ.) հետաքրքիր մանրամասնութիւններ է տալիս ֆրանս-իրանական յարաբերութեանց նախնական փորձերի կապակցութեամբ. «Պարսկաստանը... յաջորդաբար անխնջ ծիցիանովին կորցրեց Մինգրելիան և Գանձակը, Շաբին, Շիրուանն և Ղարաբաղը: 1804 թուին նա կռուեց իր առաջին հաստատուն ճակատամարտում ուսուական զօրքերի դէմ՝ Նրեանի մօտ և, անշուշտ, պարտութիւն կրեց: Երբ 1802 թուին Ֆրանսիայի կողմից նախնական բանակցութիւններ սկսուեցին Վրաստանում, Ռուսաստանի դէմ ֆրանսական և պարսկական մի բանակի համագործակցութեան առաջարկով (բնութարարի նուաճումները դաշնագիր պետութիւնների մէջ հաւաստարպէս բաժանելու և անմիջապէս Թեհրանում և Նրեանում միայուն ներկայացուցիչներ հաստատելու պայմանով), նրանք պաղ ընդունելութիւն գտան»<sup>10</sup>):

Վերին տողերն իրականութեան մէջ գրուել էին 1840 թուին և ապուել Կալկաթայում հրատարակուող մի հանդէսի նոյն տարուայ համար-

զաթ-օս-Սաֆա զրբի Ղաջարներին նուիրուած յաւելուածական մասում զը-  
լում է՝ <1208 (1795) թուին երբ նահատակ արքան՝ Մուհամմադ խան  
Ղաջար Ղաչին Թիֆլիս քաղաքը նուածեց և շարդ ու կողոպուտ կատարեց3),  
Ֆրանսիայի թագաւոր Նապոլէոնն (այդ ղէպքերի մասին) տեղեկանալով՝  
Ռուսաստանի կառավարութեան ղէմ թշնամութիւնից և տեղութիւնից  
դրողուած, ցանկացաւ նահատակ կայսեր հետ բարեկամութիւն ու միառնա-  
կանութիւն ստեղծել: Նա Սաֆաւեան արքաների կողմից Ֆրանսիայի կա-  
ռավարութեան հետ կնքուած դաշնագրերն իր բանագնացի հետ Պարսկաստան  
ուղարկեց, սակայն վերջինս այն ժամանակ տեղ հասաւ, երբ այն թագա-  
ւորը Շուշուայ բերդում նահատակութեան շնորհին էր արժանացել և ինք-  
նակալ կայսր Ֆաթի-Ալի Շահ Ղաջարը դեռևս զահ բարձրացած չլինելով,  
երկիրը խռով ու խռոնակ վիճակում էր: Ղաջի Իրրահիմ խանը (ժամանակ-  
ի էթէմադ-էդ-Գովլէն կամ նախարարապետը՝ Զ. Լ.) նրան մի անորոշ  
պատասխան տուեց և ճանապարհ դրեց4): Քարբալայի կոտորածի և Վահա-  
բիների ապստամբութեան տարում էլ, որ 1216-ին էր, Իսմայիլ բէգ Ղօ-  
լամը նամակ էր տարել Բաղդադ, երբ տեղի վաճառականներից մէկը, Խօջա  
Գաւիթ անունով, նրան հանդիպելով, պնդում է, թէ ինքը Ֆրանսիայի  
կառավարութեան կողմից Պարսկաստան ուղարկուած բանագնաց է և յետոյ  
էլ Իսմայիլ բէգ Բայաթի հետ գալիս է Թեհրան: Բայց քանի որ Ֆրանսե-  
րէն կարգաւ ղեռ Պարսկաստանում սովորութիւն չէր դարձել, նրա զբու-  
թիւնների հանգոյցը չշուծուեց և նրա առաքելութեան հանդէպ կասկածան-  
քով վերաբերուեցին: Այնպէս որ դարձեալ մի անորոշ պատասխան գրեցին  
և Գաւիթն էլ խանութեան ախղոս շնորհելով յետ ուղարկեցին5):

Քարբալայի ղէպքերը, որոնք իրենց որոտմովիկ մանրամասնու-  
թեամբ նկարագրուած են պարսկական աղբիւրներում, տեղի ունեցած 1216  
թուի էյդէ Ղադիրի օրը (Գոյ Կէջլա ամսի 18-ին) 6), որը համապատաս-  
խանում է Փրկչական 1802 թուի Ապրիլի 21-ին՝ Վաւաւօրէն Միր Գաւթի  
Թեհրան ժամանումը պիտի տեղի ունեցած լինի նայն տարուայ երկրորդ  
կիսին:

Մի ուրիշ պարսիկ նշիկնակ՝ Միրզա Մուհամմադ Հասան խան Սա-  
նիյ-էդ-Գովլէն, աւելի հանրածանօթ իր հետագայ էթէմադ-էն-Սալթանէ  
տիտղոսով, իր Մէրաթ-օլ-Բուլղանէ Նասէրի տեղադրական երկատիրութեան  
մէջ, հրատարակուած 1204 (1877) թուին, 1217 թուի ղէպքերի տակ  
թերևս Նասէր-օթ-Քավարիխին հետևելով, այսպէս է նկարագրում Միր  
Գաւթի առաքելութիւնը: <Այս տարուայ մէջ Իսմայիլ բէգ Բայաթ Ղօլամը,  
որ Վահաբիների կողմից կատարուած շարդի ջնջութեան համար Բաղդադ  
էր գնացել, տեղի վաճառականներից մէկի հետ Բաղդադում տեսակցութիւն  
է աւենեում: Նա պնդում է, թէ ինքը Ֆրանսիայի կառավարութեան կող-  
մից բանագնաց է ուղարկուել Պարսկաստան և Իսմայիլ բէգի հետ Թեհրան  
է գալիս: Նա մի նամակ ունէր Ֆրանսերէն լեզուով և զբուրեամբ, բայց

մէջ, տեղ են գտել մի շարք բացայայտ անճշդութիւններ, որոնք կարօտ են փաստացի ուղղումներին:

Ներկայ յօդուածը մի փորձ է մեր հնարաւորութեան սահմաններում ի մի հաւաքելու նրա մասին ցրուած նիւթերից ամէնից կարեւորները, նոր ուսումնասիրութիւնների խթան հանդիսանալու նպատակով: Մասնաւոր ուշադրութիւն ենք դարձրել պարտական աղբիւրների վրայ, որոնք ցարդ չեն օգտագործուել հայ բնասիրութեան կողմից:

Միւր Դաւիթն առաջին անգամ երևում է Թեհրանում, Հիջրէթի 1217 (Փրկչական 1802) թուականին: Նրա ժամանման մասին մինչև հի-



ՄԻՐ ԴԱՎԻԹ ԵԱՀՆԱԶԱՐԵԱՆ

մա ժամանակակից աչ մի յիշատակութեան չենք հանդիպել, սակայն պարսից Ղաջարների հարստութեան պատմութեանը նուիրուած գլխաւոր աղբիւրները, որոնք մեծ մասամբ ժամանակագրական բնոյթ ունեն, անդրադառնում են այդ առաքելութեանը:

Միւրգա Մուհամմադ Թագի Լեսան-օլ-Մօլթ Սէփէրն իր Նասնի-օր-Փավարիխ կոչուած ընդարձակ պատմութեան Ղաջարներին վերաբերող մասի առաջին հատորում, հրատարակուած Հիջրէթի 1274 (1857—58) թուին, այսպէս է գրում. «Քարբալայի բնակիչների կոտորածից յետոյ, ինչպէս արդէն յիշուել է, Իսմայիլ բէգ Բայաթը կարգուում է Բազդադի ղեսպան: Այդ ժամանակ հայ վահառականներից մէկը, Դաւիթ ա-

նունով, որ Ֆրանսիայի կետ աւերտով էր զբաղուած, նրա մօտ է գնում և նրան մի քանի ֆրանսերէն գրութիւններ ցոյց տալով՝ իրեն ներկայացնում է որպէս այդ պետութեան ղեսպան և Իսմայիլ բէգի ուղեկցութեամբ գալիս է Թեհրան: (Սակայն) Պարսից պետական շրջանակները նրա խօսքերին վստահութիւն չեն ընծայում և նրա գրերն էլ կեզծիք են համարում (Ֆեքա'բէ ու րա' բէ ֆեյբ փանգաւ'սանգ):»<sup>2</sup>)

Լեսան-օլ-Մօլթի ժամանակակից Ռէզա Ղուլի խան Հէգայեաթը Ռու-

# ՄԻՐ ԴԱԻԹ ՄԵԼԻՔ ԾԱՅՆԱԶԱՐԵԱՆ

(ԱՐՏԱՏՊՈՒԱԾ «ՐԱՅՖԻ» 1969 թ. ՏԱՐԵԳՐՔԻՑ)

Գրեց՝ ԶԱՆԻ Գ. ԼԱՆԱՆԵԱՆ

Տասնևիններորդ դարի առաջին կիսին, պատերազմական զանազան զործողութիւններին զուգընթաց, Պարսկաստանը դարձաւ դիւանագիտական մի ընդարձակ մրցադաշտ, ուր ժամանակի մեծ պետութիւնները՝ Անգլիան, Ֆրանսիան և Ռուսաստանը, ասպարէզ իջան քաղաքական, տնտեսական և ազգամովարական գերակայութիւն ձեռք բերելու նպատակով: Յիրաւի, դարազրկին Պարսկաստանն ինքն իր հերթին դաշնակիցներ էր որոնում կառեցնելու համար այն վտանգը, որ սպառնում էր իրեն «չ-սիսից» Ռուսաստանի ծաւալողական քաղաքականութեան հետևանքով: Իրերի այս կացութեան մէջ Թեհրան է հասնում Գեղարքունեաց Մելիք Շահնազարեանների տոմից Միր Դաւիթ Մասուրեանը, որպէս Ֆրանսիայի Առաջին Հիւպատոս Եւպոլէանի պաշտօնական բանազնաց, Ֆրանս-իրանական մերձեցման համար յարմար հող պատրաստելու յատուկ առաքելութեամբ:

Միր Դաւիթ Մելիք Շահնազարեանը մէկն էր հայազգի այն բանազնացներից և դեսպաններից, որոնք վաղ ժամանակներից սկսած մինչև գրեթէ մեր օրերը, նշանակալից դեր են խաղացել պարսից դիւանագիտութեան մէջ, թէ՛ քաղաքական ե՛ւ թէ՛ տնտեսական ասպարէզներում:

Դժբխտաբար, Միր Դաւթի կեանքը շատ քիչ է ուսումնասիրուել և նրա զործուներթեան վերաբերեալ տեղեկութիւնները մեծ մասամբ ցրուած են զանազան կիս հրատարակութիւններում, կամ թէ դեռևս մնում են թաղուած դիւանագիտական արխիւներում: Բացառապէս նրան նուիրուած մեզ ծանօթ միակ աշխատութիւնը համեմատաբար մի կարճ յօդուած է պրոֆ. Կարապետ Թումայեանի ստորագրութեամբ, տպագրուած Լոնդոնում անգլերէն լեզուով հրատարակուող «Արարատ» ամսագրի 1917 թուի Մայիսի համարում՝ «Մի հալ դիւանագէտ Եւպոլէանի ծառայութեան մէջ հարիւր տարի առաջ» խորագրով: Սակայն, նայնիսկ այդ կարճ յօդուածի

تقدیم :

## به دو ملت برادر ایران وارمن

غوکاس کاراپتیان - مکناس<sup>۱</sup>

۱ - مکناس EAESMKN نام نجیب‌زاده‌ای است که در روم باستان  
میزبست و سه ادب و دانش عشق می‌ورزید . او ثروت بیکران خود را  
دوراه اشاعه علم و ادب بکار می‌برده و از ادبا و دانشمندان حمایت می‌کرد .  
شهرت مکناس پس از مرگش تابداً نجا رسید که هر کس در چنین راهی گام  
می‌نهاد ، وی را مکناس می‌خواندند و بزرگش می‌داشتند .  
غوکاس کاراپتیان نیز با چنین انگیزه‌ای به چاپ و نشر کتب ادبی و  
تاریخی دست زده است و هیچ‌گونه چشم‌داشت انتقامی از اینکار ندارد

# Մ Ի Ր Դ Ա Ի Ի Թ ՄԵԼԻԻՔ ԾԱՀՆԱԶԱՐԵԱՆ

ՀԱՅ ԴԻԻԱՆԱԳԷՏ ՆԱԳՈՒԼՈՆԻ ԵՒ ՖԱԹՀ-ԱՒ ԾԱՀԻ  
ԾԱՌԱՅՈՒԹԵԱՆ ՄԷՋ

Զ. Գ. ՀԱՆԱՆՆԱՎ

